

به نام خدا

جزوه اندیشه اسلامی ۲

محمد جواد دانیالی

نگارنده در این جزوه برای معرفی دین الهی تلاش کرده و امیدوار است دچار اشتباه نشده باشد!

موجب امتنان است اگر پیشنهادات و نکات اصلاحی خود را به این ایمیل ارسال فرمایید:

Mjdaliani@semnan.ac.ir

فهرست مطالب

۴.....	فصل اول تعریف دین	۱
۶.....	دین دربرگیرنده تمام زندگی	۱/۱
۶.....	بیمعنایی جدایی دین از سیاست و اجتماع (سکولاریسم)	۱/۱/۱
۷.....	انواع دین در سیاست	۱/۱/۲
۸.....	عواملی که باعث رشد سکولاریسم در جهان شده است:	۱/۱/۳
۱۰.....	تبلیغ و ترویج سکولاریسم از طرف قدرتهای جهانی	۱/۱/۴
۱۲.....	مطابقت دین صحیح با واقعیت	۱/۲
۱۲.....	یکی بودن اصل دین و علم واقعی	۱/۲/۱
۱۲.....	علت ناسازگاری ظاهری علم و دین در جهان امروز	۱/۲/۲

۱۸.....	یکتایی دین حق.....	۱/۳
۱۸.....	دیدگاههای موجود دربارهٔ گوناگونی ادیان.....	۱/۳/۱
۲۱.....	دیدگاه قرآن درباره گوناگونی ادیان.....	۱/۳/۲
۲۵.....	مقایسه دیدگاه قرآن با دو نظریهٔ پیشین.....	۱/۳/۳
۳۲.....	آزادی و اکراه در دین.....	1.4
۳۲.....	لیبرالیسم.....	۱/۴/۱
۳۳.....	بررسی فردگرایی در لیبرالیسم.....	۱/۴/۲
۳۵.....	بررسی آزادی در لیبرالیسم.....	۱/۴/۳
۳۷.....	بررسی عقلگرایی در لیبرالیسم.....	۱/۴/۴
۴۱.....	عقل گرایی قلبی (وجدانی).....	۱/۴/۵
۵۱.....	نبوت.....	۲
۵۳.....	معجزه یا نشانه.....	۲/۱
۵۵.....	نکاتی دربارهٔ مراجعه و استفاده از قرآن.....	۲/۲
۶۰.....	امامت.....	۳
۶۱.....	جایگاه بحث از اختلاف میان شیعه و سنی.....	۳/۱
۶۳.....	علت اصلی اختلاف پدید آمده میان شیعه و سنی.....	۳/۲
۶۶.....	نیازمندی دائمی انسان به وجود ولی الهی در کنار قرآن.....	۳/۳

۶۷.....	محبت و اطاعت دو وظیفه نسبت به ولی الهی.....	۳/۴
۷۰.....	غلو در امر امامت.....	۳/۵
۷۱.....	دین در زمان عدم حضور امام.....	۳/۶
۷۳.....	پانوشتها و توضیحات تکمیلی.....	4

۱ فصل اول تعریف دین

دین بخشی از زندگی همه ماست. برای برخی دین بسیار مهم است و برای برخی دین اهمیت کمی دارد. حال این سوال مطرح است که دین چیست؟ آیا دین عقاید و باورهای ماوراء ماده است؟ آیا دین انجام احکام و آیین‌های دینی است؟ آیا دین مجموعه‌ای از احکام و عقاید و اخلاق است؟ آیا دین مجموعه دستورات خداست؟ آیا دین بخشی از زندگی است؟ آیین‌ها و مکاتب مختلفی در جهان وجود دارند که به شدت با یکدیگر متفاوت و متمایزند. این گوناگونی باعث شده است متفکران در تعریف دین با مشکل مواجه شوند و نتوانند تعریف کاملی از «دین» ارائه کنند. تعریفی که شامل تمام این آیین‌ها و مکاتب شود. برخی دین را محدود به «مکاتب معتقد به موجودات فرابشری» دانسته‌اند و برخی آن را محدود به «مکاتب خدا باور» و برخی تنها منحصر به «مکاتب توحیدی» دانسته‌اند. در این صورت بسیاری از مکاتب و ادیان خارج از تعریف دین قرار می‌گیرند؛ مثلاً بودیسم دیگر دین نخواهد بود. درحالی که هرکس اعتقاد خود را نوعی دین می‌داند.

اگر بخواهیم تعریفی از دین ارائه دهیم که تمام اعتقادات و آیین‌ها در آن جای گیرد بهترین و جامع‌ترین تعریف اینست که دین را «راه و رسم زندگی» بدانیم. بنابر این تعریف، هر مسلک و هر راه و رسمی در زندگی نوعی دین است. جالب است که این تعریف مطابق قرآن نیز می‌باشد. قرآن هم به روش‌های الهی و هم به روش‌های غیرالهی در زندگی، «دین» گفته است؛ در سوره کافرون به کافران می‌گوید:

لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِي دِينِ

دین شما برای خودتان، و دین من برای خودم.

در نگاه قرآن «دین» به معنای «راه و رسم زندگی» مهمترین و واقعی‌ترین بخش زندگی هرکس است:

۱. ن.ک: محمد حسین طباطبایی، قرآن در اسلام ص ۵؛ همو شیعه در اسلام، ص ۳؛ عبدالله جوادی آملی، انتظار بشر از دین، ص ۲۴-۲۶؛ همو

شریعت در آینه معرفت، ص ۹۳.

وَإِنَّ الدِّينَ لَوَاقِعٌ (ذاریات/۶)

(همانا دین قطعاً واقع می‌شود)

بنابراین هرچیز غیر از راه و رسم زندگی از بین می‌رود و تنها چیزی که از زندگی انسان باقی می‌ماند همان روش و سلوک زندگی هر کس است.

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَدِيمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ (روم/۴۳)

(پس پیش از آنکه روزی فرا رسد که هیچ کس نمی‌تواند آن را از خدا بازگرداند، روی خود را بسوی دین استوار بدار)

يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقِّ وَ يَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ (نور/۲۵)

(آن روز، خداوند دین حق آنان را بی‌کم و کاست به آنها می‌دهد و می‌داند که خداوند حق آشکار است!)

تمرین و پرسش

در جای دیگر می‌فرماید روز قیامت روزی است که دین حق هر کس به او داده می‌شود:

يَوْمَئِذٍ يُؤْفِقِهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقِّ

در آن روز (قیامت) دین حق هر کس به او تحویل داده می‌شود

بنابراین هر کس با هر آیین و مسلکی دارای دینی است که روز قیامت بدون کم و کاست دین خود را دریافت خواهد کرد. در واقع «دین» در تعریف قرآن مجموع روش و راه و رسم زندگی هر کس است که از لحظه لحظه کل زندگی اش حاصل می‌شود. این در حالی است که تصور عمومی از دین به خطا تنها مطالبی است که در کتاب‌های دینی و احکام و رساله‌ها نوشته شده است.

پرسشی پژوهشی

– جدای از دین رسمی‌ای که به اسم اسلام داریم، دین واقعی شما چیست؟ مقصود اینست که چه اسمی برای راه و رسم واقعی زندگی‌تان می‌توانید بگذارید؟

با این تعریف، دین به «دین حق» و «دین باطل» تقسیم می‌شود. به عبارت دیگر دین شامل دین‌های درست و غلط موجود در جهان می‌شود. تمام شیوه‌های زندگی دین است اما بعضی از شیوه‌ها غلط و برخی درست است. بنابراین دین درست و دین غلط داریم. در قرآن دین برخی را لهو و لعب و دین برخی را حق معرفی می‌کند: وَ ذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَعِبًا وَ لَهْوًا وَ غَرَّتْهُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا (و رها کن کسانی را که دین خود را بازی و سرگرمی گرفتند، و زندگی دنیا، آنها را مغرور ساخته)

نتایج مهمی از این اصلاح تعریف و کلی ساختن نگاه نسبت به دین حاصل می‌شود. این نتایج را در چند عنوان زیر بررسی می‌کنیم:

۱.۱ دین دربرگیرنده تمام زندگی

با تعریف دین به «راه و رسم زندگی» دین تمام زندگی انسان را در بر می‌گیرد. «دین» شامل تمام باورها، اعتقادات، افعال، افکار، اخلاقیات و ... هرآنچه که در زندگی انسان وجود دارد می‌شود. بنابراین شناخت‌ها و باورهای انسان نیز جزئی از دین و روش زندگی او خواهد بود، همانطور که تمام کارها و خلقیات او بخشی از دین او خواهد بود و همانطور که افکار و برنامه‌هایش بخشی از دین او خواهد بود.

۱.۱.۱ بی‌معنایی جدایی دین از سیاست و اجتماع (سکولاریسم)

گفته شد که در تعریف دین به «راه و رسم» زندگی، دین در تمام جزئیات و کلیات زندگی حضور خواهد داشت؛ چراکه لحظه لحظه زندگی، سازنده کل زندگی انسان است و راه و رسم زندگی در تمام جزئیات آن وجود دارد.

با تعریف مذکور، سکولاریسم به معنی تفکیک میان دین و حکومت و تفکیک میان دین و دنیا بی‌معنا می‌شود. زیرا حکومت‌داری و تصمیم‌گیری در امور سیاسی بخشی از زندگی و راه و رسم آن است. در واقع انسان‌ها هر لحظه و در هر موقعیتی در حال نشان دادن دین خود هستند، چه دین دار به معنای مذهبی بودن باشند و چه لامذهب باشند؛ به هر حال هر روش و راه و رسمی انسان برای زندگی خود در لحظه لحظه آن انتخاب کرده باشد، در حقیقت

دین خود را انتخاب کرده است؛ چه آن لحظه در حال تصمیم گیری در امور سیاسی باشد و چه تصمیم گیری در امور خانوادگی یا فردی یا

بنابراین به هیچ وجه نمی‌توان دین را از بخشی از زندگی مانند امور اجتماعی جدا کرد و آن را محدود به امور فردی نمود. تمام تصمیمات انسان در امور اجتماعی و سیاسی نیز تعیین کننده دین هر کس است. بنابراین جدایی دین به معنای واقعی از اجتماع و سیاست که بخشی از زندگی هر انسان است، غیرممکن و بی‌معناست. سیاست هر کس بخشی از دین او است. برخی سیاست‌شان منفعت‌طلبی و دغل‌بازی و فریب‌کاری است و برخی سیاست‌شان خیرخواهی و عدالت‌ورزی و ایثارگری است. کسی که دینش خودخواهی باشد سیاستش هم خودخواهی و فریب‌دیگران است و کسی که دینش احترام به حقوق دیگران باشد، سیاستش هم همین خواهد بود. پس سکولارها چه هدفی دارند؟ مقصود آنها از جدایی دین از سیاست و اجتماع چیست؟

۱.۱.۲ انواع دین در سیاست

به‌جای بررسی شعار جدایی دین از سیاست باید درباره این گفتگو کنیم که چه دینی باید در سیاست وجود داشته باشد؟ هر دینی از سیاست جدا شود دین دیگری جای آن را می‌گیرد!!

– چه نمونه‌هایی از اندیشه-های سکولاریستی در فضای کشور سراغ دارید؟

– روایاتی از ائمه(ع) نقل شده که در آنها هر قیامی قبل از قیام حضرت مهدی(عج)، طاغوت یا بی‌نتیجه معرفی شده است. آیا این روایات می‌تواند دلیل جدایی دین از سیاست در زمان غیبت باشد؟

– آیا ممکن است افراد مومنی با وجود گرایش‌های شدید مذهبی طرفدار سکولاریسم باشند؟

این‌ها انواع و اقسامی از دین‌هایی است که می‌تواند در سیاست وجود داشته باشد:

الف. سیاست براساس خودخواهی و زورگویی به دیگران

ب. سیاست بر اساس خودخواهی و عوام‌فریبی، ترویج شهوات، مشغول کردن انسانها به امور بیهوده و باطل و حکومت

کردن بر آنها به اسم حکومت براساس نظر اکثریت

ج. حکومت براساس خودخواهی و فریب مردم با اسم حکومت دینی

د. حکومت براساس احکام گزینشی و ظاهری دین و سوء استفاده از آنها به نفع خودخواهی و فریب

و در نهایت تنها دینی که سعادت واقعی انسان و جامعه را پدید می آورد:

ه. سیاست براساس تقوای الهی و نادیده گرفتن منافع زود گذر خود و ایثار جان و مال و آبروی خود در راه خدا و خدمت به تمام انسان ها.

۱.۱.۳ عواملی که باعث رشد سکولاریسم در جهان شده است:

۱.۱.۳.۱ مطالب کتب مقدس برخی ادیان

«در متون دینی مسیحیان شواهد فراوانی مبتنی بر جدایی دین از حکومت وجود دارد» علاوه بر این در مسیحیت کنونی که در سالهای ابتدایی خود به شریعت یهودیان پایبند بود و پس از حدود نیم قرن خودسرانه شریعت یهودیان را که دارای برخی احکام اجتماعی بود، کنار گذاشتند و عملاً مسیحیت در شریعت فردی محدودی، خلاصه شد، نمی تواند مدعی حضور فعال در عرصه سیاست و اجتماع باشد.

اما اسلام به روشنی دارای احکام و قواعد مفصل اجتماعی و سیاسی است. علاوه بر آن پیامبر اسلام(ص) و امیرالمومنین(ع) سابقه حکومت داری و مدیریت جامعه دارند و الگوی خاص و منحصر به فردی نیز در اداره حکومتشان ارائه کرده اند. بنابراین اسلام در این زمینه از فرهنگ های دیگر ممتاز است.

۱. مانند عهد جدید مکاشفه یوحنا باب ۶ شماره ۲۱۵۰ و باب ۱۹ آیه ۳۶ مثل اینکه از قول حضرت عیسی(ع) نقل می کنند: «پادشاهی من از این جهان نیست»

(حسین مطیع، اندیشه اسلامی ۲ ص ۸۷)

۱.۱.۳.۲ فساد مالی و اخلاقی متولیان امور دین و دولت

در هر جامعه متولیان امور دینی باید نسبت به دیگر مردم هم از لحاظ سطح زندگی، ساده زیست تر و هم از لحاظ اخلاقی با اخلاق تر باشند در غیر این صورت جامعه نسبت به آنچه به عنوان دین از زبان آنها می شنود، بدبین و بی اعتماد خواهد شد. هرگاه رهبران دینی جامعه خود بیش از مردم به آنچه گفته اند عمل کرده اند، مردم بدانها مراجعه کرده اند و مدیریت امور اجتماعی و سیاست را بدانها سپرده اند اما هرگاه آنها را ساده زیست و با اخلاق احساس ندیده باشند، شعار جدایی دین از سیاست در اندیشه شان جدی می شود.

در اروپا نیز زمانی که ساده زیستی، تواضع، مردم داری و عفو و گذشت که نصایح اصلی کلیسا بود در عمل به فراموشی سپرده شد و زمانی که برخی اربابان کلیسا از راههای مختلف چون فروش آموزش نامه ها و همدست با بی عدالتی حکومتها به ثروت اندوزی پرداختند و با خشونت و تعصب دادگاههای تفتیش عقاید به راه انداختند و عده زیادی را به مجازاتهای سنگین و نامعقول گرفتار کردند و زمانی که کلیسا به اقتدار بیش از حد رسید با عکس العمل مردم مواجه شد و نهضت اصلاح دینی شکل گرفت. نهضت اصلاح دینی در اروپا منجر به حذف دین از صحنه رسمی سیاست و اجتماع و رشد سکولاریسم شد.

بنابراین هر چند «جدایی دین از سیاست» در اصل ناممکن است؛ اما زمانهایی که مدعیان امور دینی از اسم دین سوء استفاده کنند و دین ناصحیحی به جامعه عرضه می کنند و از این ابزار برای دنیاطلبی و ظلم استفاده می کنند، جداسازی نام دین از این سیاست آلوده، ستودنی و ارزشمند است.

ناتوانی در تشخیص دین
صحیح برای اداره جامعه
یکی از عللی است که
برخی متدینان برای
کناره گیری از سیاست
مطرح می کنند.^۲

اهل بیت(ع) نیز در مواقعی از زمانه زندگی شان که می دیدند سیاست چنان به انحراف رفته است که هیچ اثری از دین صحیح در آن دیده نمی شود، و حاکمانی همچون معاویه

پرسشی پژوهشی

- مواردی از تاریخ ائمه اهل بیت(ع) ذکر کنید که این بزرگواران خود را از سیاست- های ظالمانه کنار کشیده اند. آیا این موارد تأییدی بر سکولاریسم مذهبی است؟

- نمونه هایی از تلاش قدرت های بزرگ رسانه ای جهان برای ترویج سکولاریسم را در کلاس نمایش دهید و بررسی کنید که چه اهدافی برای این تلاش قابل تصور است؟

- چه رفتارهایی در حکومت ما باعث تمایل برخی به سکولاریسم شده است؟

و یزید از نام دین برای منافع خود سوء استفاده می‌کنند، با روش‌های مختلف نشان می‌دادند که دین صحیح از سیاست ناصحیح جداست و خود را از سیاست ناحق جدا می‌کردند. این یعنی جدایی دین حق از سیاست درجایی که عملاً سیاست از نام دین سوء استفاده می‌کند اما به معنی این نیست که حقیقتاً سیاست از دیانت مجزاست.

۱.۱.۴ تبلیغ و ترویج سکولاریسم از طرف قدرت‌های جهانی

نکته قابل توجه دیگر درباره جدایی دین از سیاست اینست که قدرت‌های جهانی با استفاده از رسانه‌های پر هزینه و تأثیرگذارشان، به طور جدی طرفدار سکولاریسم هستند. انسان عاقل این سوال برایش پیش می‌آید که چرا این سرمایه‌داران قدرتمند با این هزینه بسیار زیاد به دنبال تبلیغ سکولاریسم در میان ما هستند؟ خلاصه‌ترین پاسخ می‌تواند این باشد که وقتی راه و رسم ظلم ستیزی در عرصه اجتماع وارد شود یا به عبارت دیگر دین دفاع از مظلوم با سیاست پیوند بخورد به دلیل درخطر قرار گرفتن منافع مراکز قدرت و ثروت جهان، مورد مخالفت قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود با تبلیغات و جوهای رسانه‌ای، قدرت اندکی که برای حامیان مظلومان به وجود آمده است را از دست آنان بگیرند و دین حق را از عرصه سیاست و اجتماع محروم کنند.

دین به معنی راه و رسم زندگی از سیاست جدا نشدنی است؛ در عین حال اگر سیاست از نام دین حق سوء استفاده می‌کرد باید دین حق را از آن پس گرفت؛ البته باید هوشیار بود که زورمندان به این بهانه قدرت کسانی که با آنها مبارزه می‌کنند را تضعیف نکنند!

بحث روز

از آنجا که اکثریت مردم ایران مسلمان هستند طبیعتاً تصمیم گرفته‌اند که اساس قوانین کشور شریعت اسلام باشد. با توجه به قانون اساسی نمایندگان مردم در مجلس شورای اسلامی هرطور صلاح بدانند قوانین را تنظیم می‌کنند اما اگر آنچه در مجلس تصویب می‌شود به نظر فقهای شورای نگهبان مخالف فقه شیعه باشد توسط شورای نگهبان رد می‌شود. در جدول زیر برخی از قوانین موجود در جمهوری اسلامی با قوانین فقه اسلامی مقایسه شده است:

قوانین جمهوری اسلامی	فقه اسلامی
تساوی دیهٔ مرد و زن درجایی که دیه توسط بیمه‌ها پرداخت می‌شود.	دوبرابر بودن دیه مردان نسبت به زنان در جرایم غیر عمد
اختصاص سربازی به مردان (ماده ۱ قانون نظام وظیفه)	اولویت داشتن مردان برای جهاد و دفاع از امنیت کشور
قانون برای مردی که عفت عمومی را رعایت نکند یا برای زنانی که حجاب اسلامی را رعایت نکنند مجازات وضع کرده است. (ماده ۶۳۸ قانون مجازات)	مردان و زنان ملزم به حفظ نگاه و پوشش مناسب هستند
قانون حکم به قصاص در جرایم عمدی می‌کند.	قصاص در جنایات عمدی
قانون بانکداری بدون ربا	ربا حرام است
آیا ممکن است قانونی ظاهراً اسلامی باشد اما روح اسلام در آن رعایت نشده باشد؟! آیا قانونی در شرع سراغ دارید که در جمهوری اسلامی تبدیل به قانون نشده باشد!؟	

۱.۲ مطابقت دین صحیح با واقعیت

دین در صورتی صحیح است که منطبق بر واقعیت هستی باشد. دینی که مبتنی بر خرافات، تخیلات و توهمات ذهنی و غیرواقعی باشد دین صحیحی نیست. بنابراین یافتن راه و رسم صحیح پس از شناخت واقعیت هستی امکان پذیر می‌شود. دینی که بدون شناخت از واقعیت عالم باشد، دین صحیحی نیست.

۱.۲.۱ یکی بودن اصل دین و علم واقعی

با توجه به اینکه هدف از «علم» هم شناخت قوانین هستی است؛ بنابراین هدف علم و دین صحیح یکی است و هر دو به دنبال یافتن «راه و رسم» درست زندگی هستند. در واقع دین راستین با علم راستین یکی است. با این توضیحات انسان طالب علم حقیقی، همان انسان طالب دین است و کسی که سعی می‌کند درست و مطابق با حق زندگی کند همان انسانی است که سعی می‌کند بر مبنای دین صحیح زندگی کند.

۱.۲.۲ علت ناسازگاری ظاهری علم و دین در جهان امروز

چرا در نگاه ظاهری آنچه به عنوان دین و علم مرسوم است، تفاوت‌ها و ناسازگاری‌هایی باهم دارند؟ می‌توان گفت هرگاه علم و دین با هم ناسازگار بودند یا علم به اشتباه رفته است یا دین به درستی انتخاب یا فهمیده نشده است.

اما اشکال‌هایی که باعث می‌شود علم به اشتباه برود:

۱. محدود شدن علم به ظاهر محسوس عالم و کنار گذاشتن واقعیت غیرظاهری؛

مثل انکار خدا که با ندیدن آن توسط برخی دانشمندان ظاهر بین اتفاق می

پرسش پژوهشی

- تفاوت دین و علم ناسازگار را در

۱. روش‌های کاری علمی و دینی
۲. سبک زندگی پیشنهادی هریک
۳. تفسیری که از اتفاقات ارائه می-

دهند

۴. معنایی که برای زندگی تعریف

می‌کند

بررسی و مقایسه کنید.

افتد.

۲. جزئی بین شدن علم؛ اگر دانشمند (Scientist) در شناخت واقعیت هستی فقط به جزئیات اکتفا کند و عالم را از نگاه بالا و به منظور کشف معنای کلی آن نبیند در همان علوم محدود خود و فرمول‌هایی که کشف کرده غرق می‌شود و فرصت تعمق در معنای هستی را از دست می‌دهد.

مثل اینکه زیست‌شناس بر تغییرات ژنتیکی موجودات تمرکز کند و وقتی به تغییرات نسل به نسل موجودات رسید آنها را تصادف بداند و به معنای کلی این سیر رو به تکامل توجه نکند. یعنی وقتی از او درباره حرکت روبه تکامل کل موجودات که نشانه‌ای از هدایت کلی خدا در جهان هستی است، پرسیده شود بگوید علم به این مطالب کاری ندارد و من در این باره‌ها اظهار نظر نمی‌کنم.

این جزئی بینی باعث دلخوش شدن علم به دستاوردهایش و نادیده گرفتن بی‌نهایتی که ورای کشفیاتش وجود دارد و هیچگاه بدان دست نخواهد یافت.

اما آن بخش از ناسازگاری میان علم و دین که به دلیل تصورات اشتباه در دین رخ می‌دهد:

۱. تلقی سطحی و ظاهری از دین خدا؛ باید توجه داشت که خدا موجودی شبیه به انسان نیست که با ذهن انسانی و تصمیم‌گیری‌هایی شبیه به انسان دینی طراحی و به ما داده باشد. دستورهای خدا قراردادهایی نیستند که شخصی مانند خود ما تصویب کرده باشد و ما را ملزم به رعایت آن کرده باشد و در صورت عدم رعایت ما را عذاب کند. دستورات خدا یعنی راه و رسمی که از حقیقت هستی برمی‌آید. یعنی دینی که وقتی به جان عالم نگاه عمیق بیندازیم می‌فهمیم که باید این راه و رسم را برای زندگی انتخاب کنیم تا زندگی فعلی و حتی ابدی انسان بهتر شود. دستورهای خدا یعنی آنچه انسان‌ها با انتخاب آن بهترین استفاده را از فرصت زندگی خواهند داشت.

به عبارت دیگر خدا همان حقیقت عالم است. دنیای طبیعت و قرآن کریم هر دو مخلوق و برآمده از او هستند. یکی کتاب تکوین (خلقت) است و دیگری کتاب تبیین (قرآن)؛ خدا همان حق است و هر دو مخلوقش هم حق هستند و

منطبق با هم. حق دانستن عالم هستی به معنی اینست که طبیعت دارای قوانین دقیق و حکیمانه است و حق دانستن قرآن یعنی مطالب قرآن دقیق و منطبق با اصل واقعیت هستند. هردو جنبه عالم به حق تدوین یافته است. از آنجا که خود انسان نیز نمونه‌ای از حقیقت پیچیده و متعالی هستی است، روکردن به فطرت درون انسان نیز راه دیگری برای کشف راه و رسم صحیح زندگی است: قرآن به پیامبر(ص) می‌فرماید دینی را انتخاب کن که همان خلقت و فطرت انسانی است:

فاقم وجهک للدين حنیفا فطرت الله فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین

القیم

*پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن! این فطرتی است که خداوند،
انسانها را بر آن آفریده دگرگونی در آفرینش الهی نیست این است آیین استوار ولی
اکثر مردم نمی‌دانند*

۱. قرآن می‌فرماید: آسمان و زمین به حق و بر مبنای حق خلقت یافته‌اند: خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (آسمانها و زمین را به حق آفریده است. او فراتر است از آنچه [با وی] شریک می‌گردانند.)

قرآن نیز به حق و بر مبنای حق نازل شده است: إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ (ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم)

یعنی مبنای خلق شدن هر دو یکی است. بنابراین با استفاده از هردو مخلوق خدا، باید تلاش کرد تا به کشف حقیقت عالم نزدیک و نزدیک‌تر شد و آن را بهتر شناسایی کرد. قرآن حقیقت عالم هستی و حقیقت دین درست را یکی می‌داند و می‌گوید: أَلَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لِلدِّينِ الْيَبْعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران/ ۸۳) (آیا غیر از دین خدا می‌طلبند؟! درحالی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا از روی اجبار، در برابر او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.)

در این آیه می‌گوید دینی را انتخاب کن که همان خلقت توست. یعنی انسان دینی را باید انتخاب کند که مطابق با قواعد خلقتش در حال، گذشته و آینده است.

۲. محدود انگاشتن ابزارهای دستیابی به دین صحیح

عده‌ای از متدینان می‌پندارند میان علم و دین تعارضی لاینحل وجود دارد و به ناچار باید یکی را رها کرد. ایشان به اتکای کمال دین و اینکه هر معرفتی را باید از کتاب مقدس گرفت به چشم تردید و تحقیر در پژوهش‌های علمی نگریسته و آن را با دینداری ناسازگار یافته‌اند. اینان برای یافتن قوانین طبیعت به جای آنکه چشم خود را به علامی طبیعت بکشایند، به کتابهای مقدس و یا مکتوبات اصحاب دین چشم دوخته‌اند. کسانی که عرصه را بر عالمانی چون گالیله تنگ کردند و او را به کفر و الحاد متهم کردند دست پروردگان همین اندیشه‌اند. درحالی که در قرآن بر توجه به طبیعت و علوم تجربی نیز علاوه بر توجه به قرآن تأکید شده است:

قرآن خود به تحقیق برای فهم چگونگی شروع خلقت سفارش کرده است:

قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ

بگو که در زمین سیر کنید و ببینید که خدا چگونه خلق را ایجاد کرده [تا از مشاهده

اسرار خلقت نخست بر شما به خوبی روشن شود که] سپس خدا نشئه آخرت را ایجاد

خواهد کرد.

بنابراین کار دانشمندان که در اقصا نقاط کره خاکی جستجو می‌کنند تا شواهدی از آغاز خلقت بیابند دقیقاً منطبق با سفارش و توصیه قرآن به سیر در زمین و بررسی چگونگی آغاز خلقت است.

بنابراین برای شناخت راه و رسم صحیح زندگی باید علاوه بر قرآن و روایات معصومان به عقل، وجدان، تجربه و ... منابع معتبر دیگر نیز باید توجه کرد. اگر ما عقل، وجدان و تجربه را تعطیل کنیم و فقط با ظاهر قرآن و روایات دین

را استخراج کنیم دین به دست آمده با علم ناسازگار خواهد شد. اما اگر با کمک تمام ابزارهای شناخت و معرفت برای کشف راه و رسم صحیح زندگی اقدام کنیم، دین و علم یکی می‌شود.

در جدول زیر ناسازگاری‌هایی که در نتیجه نگاه سطحی به اسلام و علم به وجود می‌آید بررسی شده و سپس در ستون آبی نتیجه واحدی که از نگاه عمیق به هردو حاصل می‌شود گفته شده است:

نتیجه حاصل از نگاه عمیق به علم و دین	تصور ساده از دین	تصور سطحی از علم
<p>تک تک اتفاقات هستی محل حضور خداست. تمام قوانین هستی ظهور و بروز صفات خداست و خدا خارج از هستی نیست که در موارد استثنا در آن دخالت کند. معجزه به معنی نشانه‌های خدا، دائماً در هستی در حال رخ دادن است و هیچ جای هستی خالی از نشانه نیست.</p>	<p>گاهی به طور استثنایی خدا در طبیعت دخالت می‌کند و معجزه رخ می‌دهد.</p>	<p>همه چیز مطابق با قوانین طبیعت پیش می‌رود و هیچ معجزه‌ای رخ نمی‌دهد.</p>
<p>آنچه انسان با علم کشف می‌کند بخشی از واقعیت است نه تمام آن. بنابراین نباید منکر آنچه در علم نمی‌بینیم شد. از طرف دیگر آخرت جهانی جدای از این جهان نیست؛ بلکه روی حقیقی و اصلی همین دنیاست که انسان با اعمال دنیایی خود برای همیشه سروکار خواهد داشت.</p>	<p>انسان که بمیرد او را به جهان دیگری می‌برند و در آنجا اتفاقات دیگری برای او می‌افتد.</p>	<p>همه چیز در این دنیاست و با مرگ، همه چیز انسان از بین می‌رود و دنیای دیگری وجود ندارد.</p>
<p>انسان باید برای شناخت طبیعت و استفاده بهتر از آن تلاش کند. اما اصل کیفیت زندگی به دل و روان انسان بستگی دارد. عبادت و ارتباط با خدا و یاد او دل و روان انسان را سروسامان می‌دهد، در نتیجه زندگی انسان بهتر و در نتیجه آخرت انسان هم آباد می‌شود. بنابراین به عبادت خدا و آباد کردن دنیا به طور توأمان باید پرداخت.</p>	<p>خدا هرکاری بخواهد انجام می‌دهد و کاری از دست ما بر نمی‌آید. انسان فقط با عبادت بیشتر می‌تواند موجب رضایت خدا شود و در نتیجه زندگی بهتری برای خود رقم بزند.</p>	<p>انسان روز به روز طبیعت را بهتر و بهتر کشف می‌کند و در نهایت خواهد توانست تمام مشکلاتش را از سر راه بر می‌دارد، بنابراین به عبادت خدا نیازی نیست.</p>
<p>انسان باید تلاش کند به شادی حقیقی و دائمی دست پیدا کند و خدا انسان را برای رسیدن به نهایت آرامش و شادی خلق کرده است؛ اما بعضی شادی‌های زودگذر و سطح پایین مانع رسیدن انسان به شادی حقیقی و دائمی می‌شوند؛ این شادی‌ها مورد رضایت خدا نیست.</p>	<p>خدا شادی و خوشگذرانی را دوست ندارد و انسان برای بهشتی شدن باید شادی‌ها را ترک کند.</p>	<p>انسان باید تلاش کند تا شادی زندگی کند و اموری مانند یاد مرگ را که باعث ناراحتی او می‌شوند، کنار بگذارد.</p>

۱.۳ یکتایی دین حق

از آنچه گفته شد روشن می‌شود که چون عالم هستی یکی است پس دین حق نیز یکی است. عالم هستی یکی است پس حقیقت آن نیز یکی است بنابراین اگر انسان‌ها بتواند به دقت تحقیق کنند و به دنبال راه و رسم درست زندگی بگردند قطعاً همگی به یک راه و رسم خواهند رسید و این راه و رسم درست واحد همان دین حق است که پروردگار عالم اراده کرده است در سراسر عالم فراگیر شود:

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

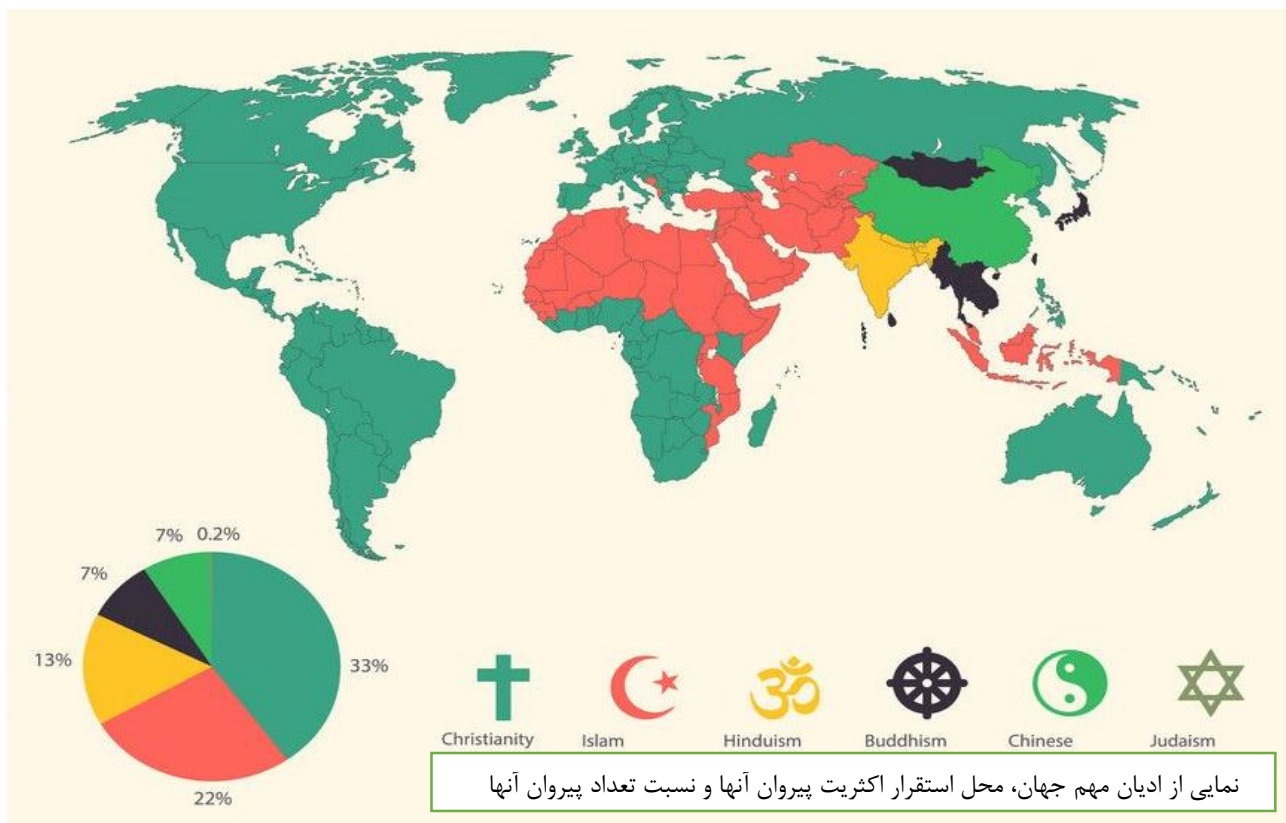
(توبه/۳۳)

او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه دین‌ها

غالب گرداند، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند.

۱.۳.۱ دیدگاه‌های موجود درباره‌ی گوناگونی ادیان

علیرغم آنچه درباره‌ی یکتایی دین صحیح گفته شد امروزه در جهان، ادیان بسیار گوناگونی وجود دارد که به کمک ابزارهای ارتباطی جدید همگی از هم خبر دارند و این افزایش اطلاع از یکدیگر باعث شده است که این سوال‌ها در اذهان تقویت شوند که: آیا تمام ادیان غیر از یک دین گمراه و شقاوت‌مندند؟ آیا فقط عده‌ی خاصی از انسان‌ها حق می‌گویند و باقی همه باطل‌اند؟ آیا گمراه و دوزخی خواندن پیروان سایر ادیان، حاکی از غرور و خودخواهی نیست؟ با اعتقاد به رحمت بی‌کران الهی سازگار است؟ اگر همه مردم اهل سعادت هستند پس چرا هریک از پیامبران دینی خاص ارائه کرده‌اند؟



این سوال‌ها در دو موضوع است؛ اول سوال از حق و باطل بودن یک دین است و دوم سوال از سعادت‌مندی و رستگار شدن پیروان آن دین است. سوال اول از این است که آیا فقط یک دین حق است و باقی باطل‌اند؟ یا همه حق‌اند؟ یا هیچکدام حق نیستند؟ سوال دوم از این است که آیا فقط عدّه محدودی از انسان‌ها به بهشت می‌روند؟ یا همه آنها سعادت‌مند می‌شوند؟ یا هیچکدام سعادت‌مند نمی‌شوند؟ در واقع می‌توان میان سوال از حقانیت و سوال از رستگاری تفاوت قائل شد. در پاسخ به این دو دسته پرسش دیدگاه‌های گوناگونی پدید آمده است. رایج‌ترین آنها را می‌توان در سه نظریه «انحصار‌گرایی»، «تکثر‌گرایی» و «شمول‌گرایی» جمع‌بندی کرد:

۱.۳.۱.۱ انحصار‌گرایی

انحصار‌گرایی دیدگاهی است که هم حقانیت، و هم رستگاری را در انحصار یک دین خاص می‌داند. طبق این دیدگاه فقط یک دین درست است و پیروان همین دین سعادت‌مند می‌شوند. بسیاری از مسیحیان سنتی در تفسیر آموزه‌هایی چون «تجسد» و «فدیه» که از ارکان اساسی مسیحیت به شمار می‌روند چنان سخن می‌گویند که حتی پیامبران پیش از عیسی ع را نیز نیازمند نجات وی معرفی می‌نمایند. برخی از عبارات کتاب مقدس نیز بیانگر

انحصارگرایی مسیحی است. مثلاً آنجا که یوحنا از بیان حضرت عیسی می گوید «هیچ کس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید» از همین روست که کلیسا از قرن سوم هجری این اعتقاد را شعار خود قرار داده که «بیرون از کلیسا نجاتی در کار نیست»

در میان مسلمانان نیز این دیدگاه وجود دارد که با ظهور اسلام تمام ادیان دیگر باطل شدند و تمام پیروان ادیان دیگر نیز از سعادت محروم خواهند بود. برخی آیات قرآن مانند این آیه که می فرماید: «هرکس غیر از اسلام دینی را طلب کند هرگز از او پذیرفته نمی شود.» دلیل اصلی انحصارگرایان شده است.

طبق نظر انحصارگرایان انسان ها به دو دسته کلی معتقد به دین حق و غیرمعتقد به دین حق تقسیم می شوند و تنها دسته معتقد به دین حق - هر قدر هم اندک باشند - رستگار می شوند و باقی افراد سعادت مند نخواهند شد.

۱.۳.۱.۲ تکثرگرایی (پلورالیسم)

تکثرگرایی یا پلورالیسم دینی دیدگاهی است که بیان های مختلفی از آن وجود دارد. اصل این دیدگاه برآمده از تفکر عرفای بزرگی مانند مولانا و پیش از او در اسلام و حتی عرفای دیگر ادیان است. در این جا آن تعریفی از تکثرگرایی را ارائه می کنیم که در تضاد کامل با دیدگاه انحصارگرایی است هر چند برخی پلورالیست ها دیدگاه متعادل تری دارند. مجموعه موارد زیر پلورالیسم را توضیح می دهد:

۱. مهم نیست که هرکس به چه چیز اعتقاد و چه دینی داشته باشد.

۲. مهم اینست که انسان ها کارهای خوب انجام دهند و به دیگران کمک کنند و خیر برسانند.

برخی این عبارت را چنین بیان می کنند: مهم اینست که انسان قلب مهربانی داشته باشد. دین انسان مهم نیست.

۳. تمام آموزه ها و باورهای دینی در جهان از یک جنبه حق هستند و در عین حال از جنبه ای دیگر باطل؛ حق به این دلیل که همگی از معنویت و اخلاق صحبت می کنند و باطل از این جهت که همگی با تعصبات و رنگ و لعاب های فرهنگی شان مخلوط شده اند.

۴. دین و اعتقاد دینی یک امر نسبی است. یعنی هرکسی نسبت به خودش دینی که دوست داشته باشد را انتخاب می‌کند. ایمان و باورهای دینی مسئله واقعی و ثابتی نیستند بلکه متناسب با هرکس تغییر می‌کند. مهم اینست که هرانسان با چه دینی ارتباط بیشتری برقرار می‌کند و از آن حال بهتری پیدا می‌کند.

۵. نمی‌توان پذیرفت که مثلاً تنها یک درصد مردم زمین به حق باشند و به سعادت برسند و باقی همه گمراه. بنابراین بهتر است که بگوییم هیچ یک از ادیان حق مطلق نیستند و هرکدام بخشی از حق را گفته‌اند.

۶. گستردگی رحمت و هدایت الهی به گونه‌ای است که همه انسان‌ها شامل آن هستند و نباید آن را به گونه‌ای انحصاری و محدود تعریف کرد تا فقط مردم یک سرزمین و یک دین از آن بهره‌مند باشند.

۷. در دین نباید سخت‌گیری کرد و همه ادیان باید با هم در صلح و سازش باشند و نباید جنگی میان ادیان باشد. این بالاتر از هر آموزه دیگری در ادیان است.

۸. اکثر انسان‌ها به دلیل اینکه مهربان هستند به سعادت می‌رسند و نباید برای رسیدن به سعادت قوانین و شرایط دشواری معرفی کرد.

پلورالیسم با توجه به این مطالب دین را یک امر فرعی می‌داند و نیکوکاری را نجات بخش انسان‌ها می‌داند و این کاملاً در طرف مقابل انحصارگرایی دینی است.

۱.۳.۲ دیدگاه قرآن درباره گوناگونی ادیان

آنچه گفته شد سه دیدگاه رایج درباره گوناگونی ادیان بود. هریک از این سه دیدگاه دلایل خود و نکات مثبتی دارند و البته دارای نکات منفی و ایرادهایی نیز هستند. در ادامه دیدگاه برآمده از قرآن را که با نگاه جامع بینانه و با تعقل و تدبر فهمیده می‌شود ارائه می‌کنیم.

قرآن یک دین را تنها دین الهی می‌داند و آن اسلام است. در چند آیه به این تصریح شده است که فقط دین اسلام مورد پذیرش خداست و دین دیگری از هیچ کس پذیرفته نمی‌شود:

ان الدين عند الله الاسلام؛

دين نزد خدا اسلام است

فمن يبتغ غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه؛

پس هرکس غیر از اسلام دینی را طلب کند از او پذیرفته نمی شود.

این آیات در نگاه اول دیدگاه انحصار گرایی را تأیید می کند. اما با تدبر در آیات دیگر قرآن مطالبی به دست می آید که این نظر را تغییر می دهد. این مطالب عبارتند از:

۱. از دقت در آیات دیگر قرآن فهمیده می شود همین دین یکتای اسلام در تمام زمان ها و زمین ها جاری و حاکم بوده است؛ به این معنا که اسلام راه و رسم کلی تمام بشر در تمام زمان ها بوده است؛ نه اینکه دین مختص به امت حضرت محمد ص باشد. در قرآن مواردی ذکر شده که پیامبران پیش از پیامبر اسلام نیز از خدا می خواسته اند که مسلمان باشند یا مسلمان بمیرند! مثلاً از قول حضرت یوسف ع می گوید:

أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا ... (یوسف/ ۱۰۱)

تو سرپرست من در دنیا و آخرتی مرا در حالی بمیران که مسلم باشم ...

۲. علاوه بر این اسلام صرفاً به معنی ایمان آوردن به آنچه پیامبر اسلام از طرف خدا گفته نیست بلکه اسلام به معنی ایمان آوردن به هرآنچیزی است که انسان ها از طرف خدا از هر طریقی دریافت می کنند. قرآن وظیفه مسلمانان را ایمان به تمام آموزه های ادیان گذشته می داند:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَ مَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ

الْأَسْبَاطِ وَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ

وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (بقره/ ۱۳۶)

بگویند: ما به خدا ایمان آورده‌ایم و به آنچه بر ما نازل شده و آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و پیامبران از نسل او نازل گردید، و (همچنین) آنچه به موسی و عیسی و دیگر پیامبران از طرف پروردگار داده شده است، و میان هیچ یک تفاوتی قائل نمی‌شویم، و در برابر فرمان خدا تسلیم هستیم.

۳. قرآن نه تنها راه و رسم تسلیم بودن در برابر خدا را راه و رسم درست زندگی همه انسان‌های عالم می‌داند بلکه یادآور می‌شود که این راه از راه و رسم کل هستی و تمام موجودات برداشت شده است:

أَفَعَيِّرَ دِينَ اللَّهِ يَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ (آل عمران/۸۳)

آیا آنها غیر از دین خدا می‌طلبند؟! در حالی که تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، از روی اختیار یا اجبار، در برابر او تسلیمند، و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.

تمام وجود انسان و تک تک سلول‌های انسان تسلیم خداست و طبق خواست او رشد و تکامل می‌یابد. بنابراین آیا اراده انسان نیز نباید همین مسیر را انتخاب کند؟

۱. وَ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَعَيِّرُ اللَّهُ تَتَّقُونَ* وَ مَا بِكُمْ مِّنْ نُّعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ (نمل/۵۲-۵۳) (آنچه در آسمانها و زمین است، از آن اوست و دین خالص (نیز) همواره از آن او می‌باشد آیا از غیر او می‌ترسید؟! * آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست! و هنگامی که ناراحتی به شما رسد، فقط او را می‌خوانید!

۴. اسلام یک گزینه نیست که انسان آن را انتخاب کند و تمام شود بلکه یک مسیر است. مسلمان بودن یعنی طلب و جستجوی تسلیم شدن در برابر خدا. در آیات مربوط به انتخاب دین نیز قرآن از کلمه «ابتغاء» استفاده می‌کند که به معنی طلب و جستجو کردن است. یعنی دین همه انسان‌ها باید جستجوی تسلیم شدن در برابر خدا باشد.

۵. تسلیم خدا بودن با تسلیم شدن در برابر هیچ موجود دیگری حتی اولیاء الهی نیز جایگزین نمی‌شود:

وَلَا يُأْمَرُكُمْ أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالتَّيَّبِيْنَ أَرْبَابًا أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا كَفَرُوا بِأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

(آل عمران/۸۰)

و به شما دستور نمی‌دهد که فرشتگان و پیامبران را، پروردگار خود انتخاب کنید. آیا

شما را، پس از آنکه مسلمان شدید، به کفر دعوت می‌کند؟!

بنابراین نکات پنجگانه، مقصود از اسلام، نه یک شریعت خاص، بلکه تسلیم بودن در برابر پروردگار عالم است. به این معنا که دین حقیقی در کل دوران‌های تاریخ بشر، تسلیم بودن در برابر خالق کل هستی است. این دین حق تمام انسان‌ها و هر موجود دیگری است.

در آیات ۱۱۱ تا ۱۱۳ سوره بقره به صراحت انحصارگرایی و اینکه اسم دین خاصی برای رسیدن به سعادت نیاز باشد رد می‌شود و گفته شده این آرزوی بیهوده مسیحیان و یهودیان است که کسی جز همدین خودشان به سعادت نرسد، اما این گونه نیست بلکه:

^۱ . فَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ؛ پس هرکس غیر از اسلام دینی را طلب کند از او پذیرفته نمی‌شود.

أَفَعَبِّرْ دِينَ اللَّهِ يَتَّبِعُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ؛ آیا غیر از دین خدا را طلب می‌کنند؟ درحالی که هرکس در آسمان و زمین است از روی میل یا اجبار تسلیم خداست و به سوی او باز می‌گردد.

بَلِي مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا حَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ
يَحْزَنُونَ

بلکه، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد
پروردگارش ثابت است و نه ترسی بر آنهاست و نه نغمگین می‌شوند.

بنابراین، بهشت خدا و رستگاری در انحصار هیچ گروهی نیست. این آیه و آیات بسیار دیگری نشان می‌دهند که
مقصود از اسلام به عنوان تنها دین مورد قبول خدا، نه نام اسلام بلکه تسلیم بودن حقیقی در برابر خواست و اراده
پروردگار عالم است و آنچه انسان را به نجات و رستگاری می‌رساند دو شرط تسلیم خدا بودن و نیکوکاری است.

۱.۳.۳ مقایسه دیدگاه قرآن با دو نظریه پیشین

دیدگاه قرآن با دو دیدگاه انحصار گرایی و تکثر گرایی تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دارد که عبارتند از:

۱.۳.۳.۱ مقایسه دیدگاه قرآن با انحصار گرایی

۱. دیدگاه قرآن با انحصار گرایی کاملاً مخالف است به دلیل اینکه نام دین و مذهب و نژاد و جغرافیا و شرایط تربیتی
و آموزشی و اجتماعی و هر عامل غیرارادی دیگری را کنار می‌گذارد و حق بودن و رستگاری را منحصر در هیچ‌یک
از این موارد نمی‌کند.

۲. از دید دیگر قرآن با انحصار گرایی شباهت دارد. به دلیل اینکه بر دومعیاری که خود ارائه می‌کند پافشاری دارد و
تنها کسی را حق و رستگار می‌داند که دو معیار تسلیم بودن در برابر خدا و نیکوکاری را راه و رسم زندگی خود قرار
دهد. همانطور که گفتیم از آنجا که یک عالم و یک حقیقت وجود دارد طبعاً تنها یک دین حق در جهان وجود دارد

و آن تسلیم بودن در برابر پدیدآورنده جهان و نیکوکاری نسبت به تمام مخلوقات است. تسلیم بودن در برابر خدا شرط درونی و نیکوکاری شرط بیرونی سعادت مند شدن است.

۳. تسلیم بودن امری قلبی و درونی در دو جهت است: اول تسلیم آنچه در دنیا برایمان رقم می خورد و دوم تسلیم نسبت به آنچه وظیفه داریم. در مورد اول راه و رسم زندگی باید به گونه ای باشد که انسان آنچه برایش اتفاق می افتد و نمی تواند آن را تغییر دهد بپذیرد. در مورد دوم آنچه انسان می تواند در درون خود تغییر دهد را به بهترین نحو تغییر دهد. بنابراین تسلیم خدا بودن یعنی با قلبی شاکر و صبور به دلیل حق دانستن تمام اتفاقات عالم با تمام توان قلبت را سالم کن و زشتی ها و پلیدی های آن را پاک کن.

به عبارت دیگر تسلیم بودن درون از دو جهت است. هم تسلیم مقدرات الهی و هم تسلیم دستورات الهی. تسلیم مقدرات الهی یعنی انسان از آنچه خدا برایش مقدر کرده است راضی باشد. نسبت به آن شکر و در برابر سختی های آن صبر پیشه کند. تسلیم در برابر دستورات الهی یعنی قلبش را از خودخواهی ها پاک کند، درونش را از تنبلی بزدايد، فکرش را از حسادت و کینه نجات دهد و خوشحالی و ناراحتی اش ناشی از امور زودگذر و فانی نباشد.

۴. غیر از جنبه درونی، جنبه بیرونی زندگی انسان باید نیکوکاری و احسان باشد. یعنی وظایفش را در برابر خود و دیگران به درستی انجام دهد. یعنی به خود و دیگران ظلم نکند. یعنی درباره خود توانایی ها از جمله وقت، سلامت و ... را هدر ندهد؛ درباره دیگران آبرو، مال و ... را ضایع نکند. خلاصه با تمام توان تلاش کند برای اصلاح امور جهان.

۵. طبق دیدگاه قرآن کسی که تسلیم خدا نباشد اما کارهای خوب انجام دهد سعادت مند نمی شود؛ اما چرا؟ کسی که تسلیم خدا نیست اما در ظاهر اعمال صالحی انجام می دهد، روشن است که چنین کسی اعمال صالح خود را به

۱. دو شرط تسلیم خدا بودن و نیکوکاری دو شرط قراردادی نیست بلکه دو شرط واقعی برای رستگاری است. یعنی بدون توجه به اینکه قرآن این دو شرط را بیان کرده است اگر با دید واقع گرایانه نیز به این دو شرط توجه شود دیده خواهد شد که کسی که راه و رسم زندگی خود را براساس این دو بچیند در دنیا و پس از دنیا رستگار خواهد بود. درواقع این دو شرط، شرط اصلی رفع غم و اندوه و نگرانی در دنیا و پس از آن برای همیشه است.

دلیل هوا و هوس خود انجام می‌دهد. تسلیم نبودن درمقابل خدا یعنی خودخواهی؛ تسلیم بودن در برابر خدا به معنی تسلیم بودن در برابر یک شخص شبیه به انسان نیست بلکه مقصود تسلیم بودن در برابر حق یا تمام خوبی‌ها و ارزش‌هایی که انسان می‌شناسد. همه نام‌های نیکو نامی از خداست:

قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى (الاسراء/۱۱۰)

بگو: «الله» را بخوانید یا «رحمان» را، هر کدام [از این نام‌ها] را بخوانید [تفاوتی نمی-

کند] برای اوست بهترین نامها!

حق، خیر، نیکی و مهربانی همگی به نوعی اشاره به خدا دارند. بنابراین کسی که چنین خدایی را قبول نداشته باشد در حقیقت جز برای خودخواهی خود و برتری جویی خود به کار نیک دست نمی‌زند و این کار او قطعاً خیری برای او نخواهد داشت. بنابر این تسلیم خدا بودن که عبارت است از کنار گذاشتن خود خواهی توجه به حقیقت، یاد خدا و پذیرفتن حق شرط اصلی انجام کار خوب است.

با توجه به این نکته، تسلیم بودن در برابر خدا به توجه دائم به خدا و خوبی‌هایی که همه از طرف خداست نیازمند است. انسان با توجه مداوم می‌تواند درون خود را به خوبی‌ها جلب کند و از خودخواهی‌ها دور کند. بدون توجه قلبی به حق نمی‌توان نیکوکار بود و طبق دیدگاه قرآن نیکوکاری که مخلصانه نیکوکاری نمی‌کند، نیکوکار واقعی نیست و سعادت‌مند نخواهد شد.

۱

۱. وَ مَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنْهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بَرَسُولِهِ وَ لَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَ هُمْ كَسَالَى وَ لَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَ هُمْ كَرِهُونَ (توبه/۵۴) و چیزی مانع پذیرفته شدن انفاق‌هایشان نشد مگر آنکه بخدا و فرستاده وی کافر شدند و جز با کسالت به نماز نمی‌آیند و جز با کراهت اموالشان را مصرف نمی‌کنند.

۱.۳.۳.۲ مقایسه دیدگاه قرآن با تکثرگرایی

۱. نسبت و تکثرگرایی آنطور که بگوییم مهم نیست که به چه چیز ایمان داشته باشیم، مورد قبول قرآن نیست. یعنی قرآن قبول ندارد که هر چه هر دینی گفت صحیح است. بلکه قرآن می‌گوید تنها یک حق در عالم وجود دارد و آن ذات باری تعالی است و آنچه در عالم است همه آثار صفات و ویژگی‌های اوست و فقط باید نسبت به فرمان او اطاعت داشت. هرچیز که نسبتی با آن حق نداشته باشد از بین رفتنی است.

البته معرفت کامل نسبت به این حق ناممکن است: «ما عرفناک حق معرفتک» تو را آنطور که باید شناخته‌ایم. اما هرکس حجاب‌های خودخواهی را بیشتر کنار بگذارد به این حقیقت نزدیک‌تر می‌شود و انبیاء در بیان صفات و ویژگی‌های این حقیقت نامتناهی از همه دیگران جلوتر بوده‌اند و سرآمد تمام آنها پیامبر اسلام در قرآن این حقیقت نامتناهی را در حد فهم بشر توصیف کرده است.

بنابراین هرچند فهم واقعیت عالم ممکن نیست اما هرچقدر انسانی پاک‌تر باشد بهتر می‌تواند از آغاز و پایان عالم به انسان خبر دهد. همان‌طور که مولوی برای فهم بهتر این نکته داستانی از مثنوی مولوی می‌آورد. در این داستان برای مردم شهری که تابحال فیل ندیده بودند از هندوستان فیل می‌آورند و در خانه‌ای تاریک قرار می‌دهند. تعدادی از مردم برای شناسایی فیل به داخل این اتاق می‌روند و هریک از جهتی با این فیل برخورد و آن را شناسایی می‌کند. زمانی که این افراد به نزد مردم برمی‌گردند و شروع می‌کنند به توضیح آنچه از فیل فهمیده‌اند مردم می‌بینند که

۱. پیل اندر خانه تاریک بود	عرضه را آورده بودندش هنود
از برای دیدنش مردم بسی	اندر آن ظلمت همی‌شد هر کسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود	اندر آن تاریکیش کف می‌بسود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد	گفت همچون ناودانست این نهاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید	آن برو چون بادبیزن شد پدید
آن یکی را کف چو بر پایش بسود	گفت شکل پیل دیدم چون عمود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست	گفت خود این پیل چون تختی بدست
همچنین هر یک به جزوی که رسید	فهم آن می‌کرد هر جا می‌شنید
از نظرگه گفتشان شد مختلف	آن یکی دالش لقب داد این الف
در کف هر کس اگر شمعی بدی	اختلاف از گفتشان بیرون شدی

تعریف هریک با دیگری متفاوت است. یکی فیل را شبیه به ناودان، یکی فیل را شبیه بادبزن، دیگری فیل را همچون ستون و دیگری مانند تخت توصیف می‌کند. پلورالیست‌ها به تبع عارفان و صوفیان می‌گویند حواس پنجگانه ما برای دیدن حقیقت عالم مانند کف دست است برای شناختن فیل. همانطور که با کف دست بخش ناقصی از فیل شناخته می‌شود با حواس پنجگانه نیز امور غیرمادی عالم به طور ناقص شناخته می‌شوند. در اتاق تاریک باید شمعی به همراه برد تا بتوان فیل را آنگونه که هست شناسایی کرد. برای شناخت واقعیت عالم نیز باید شمع هدایت الهی همراه انسان باشد تا عالم را آنگونه که هست ببینیم.

۲. طبق نظر قرآن رستگاری و سعادت‌مندی تمام انسان‌ها به این شرط که تسلیم خدا و نیکوکار باشند، ممکن است. اما اگر بدون این شرایط ما قائل شویم که همه انسان‌ها اهل رستگاری هستند با نظریه قرآن سازگاری ندارد. دقت در دیدگاه قرآن نشان می‌دهد در نظر نگرفتن نام دین در سعادت انسان‌ها به معنای این نیست که همه انسان‌ها سعادت‌مند خواهند شد؛ بلکه قرآن به جای معیار نام و اسم دین، معیار تسلیم بودن در برابر خدا را مطرح می‌کند که معیار بسیار دشوار و مردافکنی است. این دو شرط قرآنی با وجود دشواری اما به شرایط فرهنگی و اجتماعی افراد ارتباطی ندارد. تسلیم خدا بودن و نیکوکاری کردن برای هر شخصی با هر فرهنگ و مذهب و موقعیتی ممکن است و فقط بستگی به اراده و درون هر کس دارد.

در سوره حمد به این نکته اشاره شده است که انسان‌ها سه دسته اند: هدایت شده‌ها و آنها که از طرف خدا متنعم اند، گمراهان که به دلیل کوتاهی راه هدایت را نیافته‌اند و مورد غضب قرار گرفته‌ها که با وجود رسیدن به هدایت به آن پشت کرده‌اند.

۳. آنطور که از قرآن و روایات اهل بیت برمی‌آید حق برای هر کس متناسب با خود او و خواست خدا مشخص می‌شود و سپس با توجه به انتخاب او در مواجهه با این حق، رستگاری و سعادت وی رقم می‌خورد. بنابراین حقیقت و هدایت الهی برای هر کس متناسب با خود وی بروز می‌کند و تسلیم بودن وی در برابر خدا متناسب با برخورد وی با این حق مشخص می‌شود.

۴. کسی که از حق فقط همین را فهمیده که مال دیگران را نخورد و به دیگران آزار نرساند، اگر انسان تسلیمی در برابر حق باشد باید همین را به خوبی انجام دهد. اما اگر کسی بیش از اینها مثلا لزوم جانفشانی و ایثار برای حفظ امنیت و جان مردم کشور و حفظ آبروی افراد را هم می‌داند، موظف است در این حد تسلیم حق باشد و این مرتبه بالاتر را نیز رعایت کند. همین‌طور اگر کسی پیامبر و ائمه علیهم السلام را شناخت، تسلیم بودنش اقتضا می‌کند حتما مطیع آنها شود چراکه دستورات خدا را در بیان و کردار ایشان می‌بیند. تسلیم بودن در برابر خدا باعث می‌شود که دستوراتی که پیامبر از جانب خدا بیان کرده و احکامی که وضع کرده را بپذیرد و به قوانین الهی بیان شده در شریعت پایبند باشد و اگر کسی در چنین موقعیتی که پیامبر و امامان را می‌شناسد، اما به دلیل حفظ منافعش حاضر به اطاعت از ایشان نشود، مسلماً تسلیم خدا نیست و از دیدگاه قرآن کافر و محروم از رستگاری تلقی می‌شود. بنابراین پذیرش شریعت اسلام یکی از نتایج تسلیم بودن در برابر خدا برای کسی است که دلایل اسلام را شنیده و حقانیت اسلام برایش ثابت شده است و دستورات شرعی را دستورات خدا می‌داند. قرآن در موارد متعدد می‌گوید که کافران زمان پیامبر کسانی بودند که به پیام آوری پیامبر از طرف خدا علم داشتند و نشانه‌های خدا را در کارها و گفته‌های او دیده بودند. در قرآن این عبارت در توصیف حالت کافران زیاد تکرار شده است:

من بعد ما تبین لهم الهدی

بعد از اینکه هدایت برایشان روشن شد

درواقع نپذیرفتن و کفر کافران زمان پیامبر به دلیل تسلیم نبودن در برابر حق بوده است نه نشناختن پیامبر؛ به همین دلیل طبق معیار قرآن شرط تسلیم بودن را ندارند و از رستگاری دور هستند. اما اگر نپذیرفتن پیامبر از طرف کسی باشد که اصلاً شناختی از پیامبر ندارد کفر و دوزخ برایش معنا پیدا نمی‌کند.

بررسی یک سوال

با توجه به اینکه دو معیار اصلی تسلیم بودن در برابر خدا و نیکوکاری در حق بودن و سعادت‌مندی انسان‌ها تاثیر دارد بنابراین اینکه چه دینی داشته باشیم اهمیتی در سعادت ما ندارد؟ آیا مسلمانی که احکام اسلام را رعایت می‌کند با مسیحی‌ای که احکام خاصی ندارد اگر هر دو تسلیم خدا باشند و هر دو نیکوکار باشند سعادت‌مند خواهند شد؟ در اینصورت نباید آرزو کنیم که کاش در میان مسیحیان بودیم تا با عمل کردن به دین ساده و راحتشان بدون دشواری‌های اسلام سعادت‌مند می‌شدیم؟

در پاسخ به این سوالات باید گفت که معیار اصلی همان دو معیار تسلیم بودن در برابر خدا و نیکوکاری است. رعایت این دو معیار در هر دین و فرهنگی کل زندگی انسان را تحت تاثیر قرار می‌دهد. مسیحیان تسلیم و نیکوکار هم اگر بخواهند تسلیم واقعی خدا باشند باید دست از بسیاری از امیال و هوا و هوس‌های خود بردارند و این برای آنها هم دشواری‌های زیادی دارد. به همین دلیل اندکی از آنها این کار را می‌کنند. همانطور که اندکی از مسلمانان واقعا تلاش می‌کنند هوا و هوس خود را در مقابل حق کنار بگذارند.

علاوه بر این هرکس معرفت بیشتری از طرف خدا دریافت کند امکان سعادت بیشتری خواهد داشت. هرکس بیشتر بداند، مسئولیتش بیشتر و دشواری‌اش بیشتر است اما سعادت‌مندی‌اش هم بیشتر خواهد بود. مسلمانان با توجه به اینکه معارف کاملتری دریافت کرده‌اند و مثلا قرآن و نهج البلاغه‌ای دارند که هیچ دین دیگری مانند آن را ندارد مسئولیت بیشتری دارند و البته به همین دلیل امکان دستیابی به سعادت بیشتری هم دارند.

همانطور که مادیات و موقعیت اجتماعی بالاتر مسئولیت بیشتر می‌آورد و یک پولدار باید هم درباره منبع درآمد و هم مصرف درآمدش به طور جزئی پاسخگو باشد. درحالی که یک فقیر کمتر مورد مؤاخذه قرار می‌گیرد و انتظار کمتری هم از او می‌رود. اما این به این معنا نیست که فقیر یا پولدار آسوده‌خاطرتر از دیگری هستند. بلکه هر دو شان نسبت به تک‌تک اعمالشان مسئولیت دارند.

۱.۴ آزادی و اکراه در دین

از آنجا که راه و رسم زندگی هرکس از درونی ترین حالات او تا کارهای ظاهری او را شامل می‌شود در دین هیچ اکراهی امکان پذیر نیست. چراکه در راه و رسم درونی زندگی هرکس اجبار و اکراه امکان ندارد: «لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی» (هیچ اکراهی در دین نیست، راه رشد از راه پستی روشن شده است) بنابراین راه و رسم هرکس در برخورد با اکراه‌ها نیز خود بخشی از دین هر کس است.

۱.۴.۱ لیبرالیسم^۱



لیبرالیسم تفکری است که در جوامع غربی طرفداران بسیاری یافته است. لیبرالیسم نوع نگرشی به زندگی است که بر آزادی افراد، اقلیت‌ها و ملت‌ها تأکید می‌کند. لیبرالیسم جامعه‌ای را آرمانی می‌داند که هر عضو آن جامعه هرطور که خود می‌خواهد عمل کند و موانع سرراه هرکس به حداقل ممکن برسد. هرچند

لیبرالیسم در هر جامعه‌ای معنای خاص خود را گرفته است اما می‌توان در موارد زیر مهمترین مبانی آن را برشمرد:

۱. فردگرایی؛ فردگرایی به معنی برتری فرد بر هر گروه اجتماعی است. برای مبنا هر فرد خودش اصل است نه عنوان و گروهی که به آن وابسته است. فردگرایی در مقابل فئودالیسم اروپایی بود که در آن افراد دارای هویت‌های شخصی و منحصر به فرد نبودند بلکه هریک اعضای گروه‌های اجتماعی‌ای مانند خانواده، آبادی، قوم و قبیله، دین و مذهب یا ملیت به شمار می‌آمدند.

^۱. این بخش با استفاده از مطالب کتاب اندیشه اسلامی ۲ آیت الله سبحانی و دکتر محمد رضایی ص ۸۴-۹۳ نوشته شده است.

^۲. Dan Gluibizzi

۲. آزادی؛ لیبرال‌ها به شدت به دنبال این هستند که افراد را از محدودیت‌ها و اجبارهای ناعادلانه و بازدارنده‌ای که حکومت‌ها، نهادها و فرهنگ‌ها و سنت‌های هر جامعه به او تحمیل می‌کند رها سازند. آنها می‌گویند هرکس باید آزاد باشد تا شغلش را انتخاب کند، عقایدش را اظهار کند و نوع زندگی‌اش را تعیین کند. با این حال لیبرال‌ها هرگز بر این باور نیستند که فرد حق بهره‌مندی مطلق از آزادی را دارد؛ چراکه قبول دارند آزادی نامحدود باعث آسیب رسیدن به آزادی دیگران می‌شود. به همین دلیل تنها قید آزادی از دیدگاه لیبرال‌ها ضربه خوردن آزادی دیگران است. لیبرال‌ها همانگونه که مدافع آزادی بی‌دینی و بی‌اعتقادی هستند، از آزادی اعتقاد و دین نیز دفاع می‌کنند اما در آن حد که مانع بی‌دینی دیگران نشود.

۳. عقل‌گرایی؛ از دیدگاه لیبرالیسم، انسان با عقل خود می‌تواند بهترین منافع خود را بشناسد و از عهده زندگی خود برآید و سرنوشت خویش را بسازد. از این رو لیبرال‌ها از وحی فاصله می‌گیرند.

۱.۴.۲ بررسی فردگرایی در لیبرالیسم

فردگرایی به معنی اینکه حقوق و خواسته‌های فرد نباید فدای جمع گردد و هرکس جدای از دین یا نژادی که به آن وابسته است دارای دارای ارزش و اهمیت ذاتی است، دیدگاهی صحیح است. اما لیبرالیسم گاه به سمتی می‌رود که با تأکید بر فردگرایی و نفی اکراه در دین با دو مسئله «ضرورت تربیت و تأدیب فرزندان» و «ضرورت نظارت اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر» مخالفت می‌کند.

دیدگاه‌های لیبرالیستی گاه تا جایی می‌روند که سخت‌گیری دلسوزانه پدر و مادر در تربیت فرزند را با اصول لیبرالیسم ناسازگار می‌دانند و می‌گویند نباید پدر و مادر یا هر مربی دیگری هیچ کودکی را تربیت دینی کند و باید او را آزاد بگذارند تا خودش به

- چه اموری با وجود اجباری نبودن دین، باید در جامعه تبدیل به قانون الزامی شود؟ معیارهایی که بعضی مسائل دینی را در اجتماع الزامی می‌کند بیان کنید:

- قانون پوشش در جمهوری اسلامی چیست؟ آیا این قانون با اکراهی نبودن دین سازگار است؟ آیا یک پوشش خاص نمی‌تواند مضر به حال جامعه باشد؟

- نتایج زیر از لیبرالیسم به وجود آمده است:

الف. مدارا و تساهل نسبت به اعتقادات و اعمال دینی دیگران

ب. گسترش اقتصاد سرمایه‌داری و به وجود آمدن غول‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف

پ. کم‌رنگ شدن مرزهای اعتقادی، ملیتی، نژادی و حرکت به سمت جهانی شدن

پ. کم‌شدن اهمیت و جایگاه خانواده و کنترل و تربیت پدر و مادر

ت. افزایش نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی دیدگاه‌های عمومی

ح. کم‌رنگ شدن سنت‌ها، آیین‌ها و مراسمات مذهبی

ضمن ارزیابی نتایج بالا مواردی دیگری از آثار لیبرالیسم در جامعه را شمرده و نقد و بررسی کنید.

طور فردی هر راهی را که خواست انتخاب کند. این درحالی است که هر پدر و مادر و هر کسی که دلسوز آینده کودکی باشد خود را موظف می‌داند فرزند یا هر کودکی را به بهترین راهی که در زندگی می‌شناسد تربیت کند. مثلاً هیچ پدر یا مادر مهربانی به دلیل اینکه کودک را نباید اجبار کرد، کودک خود را رها نمی‌کند ساعت‌ها پس از نیمه شب بیدار بماند و فیلمهای نامناسب سنش را ببیند. حتی اگر کار به اجبار، تندی و تنبیه برسد پدر و مادر حق و وظیفه دارد در مواردی که به صلاح کودک است او را وادار به بعضی آداب و از بعضی رفتارها منع کند.

فردگرایی صحیح آنست که نگران صلاح و سعادت فرد باشد و صلاح و سعادت هر کس

در برخی رسانه‌ها با دامن زدن به اتفاقات تلخ کودک آزادی که گاه توسط پدر و مادرها یا مربیان ناسالم و مریض رخ می‌دهد، جوی ایجاد می‌کنند که والدین و مربیان را از جدیت در تربیت فرزندان منصرف و آنها را سهل‌انگار می‌کند. مراحل تربیت کودک از نگاه ائمه (ع) سه مرحله پادشاهی، بندگی و وزارت روایت شده است و هر مرحله ۷ سال طول می‌کشد. ادامه...^۳

وابسته به تربیت صحیح او در کودکی است. این مطلب هیچ با اجباری نبودن دین سازگار است؛ چراکه پس از سن تربیت که شخص بالغ و عاقل می‌شود دین او بدون تأثیر اجبار دیگران با انتخاب خودش مشخص خواهد شد.

دو اثر ناصحیح فردگرایی لیبرالی عبارت است از:

۱. کم کردن احساس مسئولیت اجتماعی در میان افراد؛
افراد در جامعه امروز کمتر احساس مسئولیت اجتماعی می‌-

کنند. نشانه آن بالا رفتن سن ازدواج و پس از آن سن فرزنددار شدن زوجها و نیز کم

شدن تعداد فرزندان است. جوان تحت تأثیر لیبرالیسم نسبت به جوان سنتی بسیار دیرتر زیر بار مسئولیت‌های اجتماعی از جمله اشتغال، همسررداری، اداره خانواده خود و تشکیل خانواده جدید، فرزندداری و خلاصه هر کاری که بوی مسئولیت اجتماعی دهد، می‌رود.

۲. اثر دیگر فردگرایی اینست که افراد جامعه بیش از اینکه نسبت به وظایف خود آشنا شوند نسبت به حقوق خود حساسیت نشان می‌دهند. درواقع بیش از اینکه فرد به فکر وظیفه‌اش در قبال اجتماع باشد، به فکر وظیفه اجتماع

- در اسلام چه سنی برای تربیت کودک مناسب دانسته شده است؟
- در تربیت کودک چه اموری را باید تا حد الزام سخت-گیری مورد جدیت قرار داد و در چه اموری سهل‌گیری کرد؟
- توضیح دهید که فردگرایی متعادل با اهمیت نظارت همگان بر یکدیگر منافاتی دارد؟
- نمونه‌هایی از رفتارها و تفکرات فردگرایانه ناصحیح در جامعه را بیان کنید.

در برابر خودش است. یعنی بیشتر از اینکه به فکر این باشد که من برای جامعه چه کرده‌ام، به فکر اینست که این جامعه برای من چه کرده است. از این رو خود را طلب کار از جامعه خود می‌بیند نه بدهکار!

۱.۴.۳ بررسی آزادی در لیبرالیسم

آزادی اصطلاح دلنشینی است که وقتی بدان توجه می‌شود پیچیدگی‌های زیادی در آن دیده می‌شود. اولین نکته درباره آزادی اینست که آزادی دو جنبه دارد؛ اول آزادی اجتماعی و دوم آزادی معنوی.

آزادی اجتماعی یعنی اینکه انسان‌ها مانعی در مسیر خود از طرف جامعه و محیط اطراف نداشته باشند تا کاری که اراده کرده‌اند را انجام دهند. در این مورد لیبرال‌ها مبنای درستی را پذیرفته‌اند. آنها قبول کرده‌اند که در جامعه تمام آزادی‌های افراد قابل تحقق نیست. چراکه در بسیاری از موارد آزادی افراد با هم ناسازگار است و دچار اختلاف می‌شود. بنابراین چاره‌ای نیست از اینکه آزادی افراد باید تا حدی محدود شود. لیبرال‌ها می‌گویند محدودیت آزادی هرکس در جایی است که به آزادی دیگران آسیب برسد. بنابراین با وجود ارزشمندی آزادی اجتماعی، چاره‌ای نیست که با قوانینی آزادی افراد جامعه محدود شود.

اما جنبه دیگر آزادی، که لیبرال‌ها بدان توجه نکرده‌اند آزادی معنوی است. مکتب انبیاء علاوه بر تلاش برای آزادی اجتماعی به دنبال رسیدن انسان به آزادی معنوی که ریشه تمام آزادی‌های انسان است، می‌باشند. «در وجود انسان هزاران قوه نیرومند هست. انسان شهوت دارد، غضب دارد، حرص و طمع دارد، جاه‌طلبی و افزون‌طلبی دارد. در مقابل عقل دارد، فطرت دارد، وجدان اخلاقی دارد. انسان از نظر معنا، باطن و روح خودش ممکن است یک آدم آزاد باشد و ممکن است یک آدم برده و بنده باشد؛ یعنی ممکن است انسان بنده حرص خودش باشد، اسیر شهوت خودش باشد، اسیر افزون‌طلبی خودش باشد و ممکن است از همه اینها آزاد باشد. گفت:

بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم»

فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم

۱. آزادی معنوی، استاد مطهری ص ۱۶-۱۷

بنابراین ممکن است کسی باشد که از لحاظ اجتماعی در هیچ محدودیتی نباشد اما از لحاظ معنوی چنان گرفتار شهوت و غضب خود باشد که هیچگاه نتواند غیر از آنچه شهوتش به او فرمان می‌دهد هیچ کاری از روی انسانیتش آزادانه انجام دهد.

شعار آزادی خواهی لیبرال‌ها از جنبه اجتماعی بسیار پررنگ و از جنبه معنوی مورد بی‌توجهی است. در بعضی موارد نیز این دو آزادی در جنبه مخالف هم قرار گرفته‌اند. یعنی آزادی اجتماعی برای اسارت معنوی خواسته می‌شود. بنابراین نکته‌ای که با آن می‌توان آزادی اجتماعی مورد نظر لیبرال‌ها را تکمیل و اصلاح کرد اینست که اینست که باید توجه به آزادی دیگران را به آزادی‌های معنوی و اخلاقی نیز سرایت داد. یعنی اگر آزادی کسی باعث اختلال در آزادی معنوی جامعه شود، می‌توان برای آن آزادی قاعده و قانون وضع کرد.

از این نکته نیز نباید غافل شد که در برخی موارد آزادی اجتماعی باعث تقویت آزادی معنوی می‌شود. مثلاً آزادی بیان در افشای فساد حاکمان یک جامعه باعث آزادی معنوی جامعه و رهایی بیشتر انسانیت آنها از قید و بند ریاکاری و مخفی کاری و ترس می‌شود.

در جدول زیر مثال‌هایی از آزادی اجتماعی در دیدگاه لیبرالیسم و دیدگاه اسلام را با هم مقایسه کنید و تأثیر مثبت یا منفی هر یک را بر آزادی معنوی انسان مورد بحث قرار دهید.

آزادی اجتماعی	دیدگاه لیبرالیسم	دیدگاه اسلام	تأثیر بر آزادی معنوی
عرضه هرگونه مشروبات و مواد مخدر			
حذف قواعد مربوط به روابط جنسی			
آزادی بیان در افشای فساد مسئولان			
مجوز کسب ثروت به هر صورت			
حذف مالیات از فعالیت‌های اقتصادی			
حذف نظارت بر معاملات در بازار			
نداشتن قانون درباره پوشش افراد جامعه			

بنابراین هرگاه آزادی اجتماعی در جهت آزادی معنوی افراد جامعه باشد، تأیید و تقویت آن ضروری است اما اگر آزادی اجتماعی به آسیب‌های اجتماعی منجر شود مانند جایی که آزادی به اعتیاد، مستی و فسادهای دیگر منتهی شود، باید جلو این آزادی گرفته شود.

روشن است که این نکته نیز منافاتی با اکراه بردار نبودن دین ندارد. دین هرکس روش اختیاری او در زندگی است اما این بدین معنا نیست که هرکس آزاد است آزادی، آرامش و امنیت معنوی دیگران را در جامعه ضایع کند.

۱.۴.۴ بررسی عقل‌گرایی در لیبرالیسم

مبنای مهم دیگر لیبرالیسم عقل‌گرایی است. درباره عقل‌گرایی باید بیشتر بحث کنیم. برخی عقل را مهمترین ابزار شناخت راه و رسم زندگی برشمرده‌اند و برخی آن را ناتوان می‌پندارند و گفته بزرگان (نقل) مخصوصاً گفته انبیاء و اولیاء الهی را معتبرتر و قابل اعتمادتر می‌دانند. بنابراین، دو دیدگاه کلی درخصوص جایگاه عقل در تشخیص راه صحیح زندگی وجود دارد؛ عقل‌گرایی و نقل‌گرایی. عقل‌گرایان به عقل اولویت می‌دهند و نقل‌گرایان به گفته بزرگان اولویت می‌دهند. البته مقصود از عقل در اینجا قوه اندیشه انسان است که فراگیر تر از عقل استدلالی است. عقل در اینجا قوه‌ای است که با استفاده از تجربه و استدلال و هر وسیله دیگری به نتیجه نهایی می‌رسد و تصمیم‌گیری‌های انسان را در نهایت رقم می‌زند.

عقل‌گرایی عنوانی است با گسترده‌ای وسیع که می‌تواند گروه‌های فراوانی از مومنان و ملحدان را در برگیرد؛ اما برخی عقل‌گرایی را به نهایت رسانده و با تفسیر خاصی از آن، آن را مقابل دینداری دانسته‌اند و برخی تفسیری از آن ارائه کرده‌اند که با دینداری قابل جمع است. عقل‌گرایی با شروع رنسانس و انقلاب‌های علمی در جهان مورد توجه بیشتر انسان‌ها قرار گرفت. قرن‌ها بود که انسان‌ها زمین را ثابت می‌انگاشتند و خورشید و ماه را به دور آن در گردش می‌دانستند. با روشن شدن کروی بودن زمین و گردش آن به دور خورشید گویا این فکر به تمام انسان‌ها القا شد که بسیاری از دانسته‌های قطعی پیشینیان بدون دلیل است و می‌توان درباره آنها شک کرد. همین نگرش را عده‌ای نسبت به آموزه‌های دینی هم سرایت دادند و در قطعیت آموزه‌های دینی هم شک کردند.

براین اساس عده‌ای جانب عقل را گرفتند و گفتند ما همه چیز را باید با عقل خود کشف کنیم و به آموزه‌های پیشینیان بی‌اعتماد شدند. این عده دو دسته شدند که دسته اول به طور بسیار شدید عقل‌گرا شدند و دسته دوم

اندکی متعادل‌تر:

۱.۴.۴.۱ عقل گرایی حداکثری (مطلق)

مقصود از عقل گرایی حداکثری آن است که ۱. فقط چیزی که دلیل عقلی داشته باشد قابل قبول است و ۲. دلیلی که عقل همه انسان‌ها را قانع کند دلیل عقلی محسوب می‌شود.

بنابراین اموری که کاملاً محسوس و ملموس باشد مورد قبول عقل گرایان حداکثری قرار گرفت و هرآنچه که در پذیرش آن اختلافی به وجود بیاید توسط این افراد کنار گذاشته می‌شود. به نظر می‌رسد عقل گرایی حداکثری در هر حوزه‌ای عقل را مستقل می‌داند و هیچ محدودیتی را برای عقل در نظر نمی‌گیرد. طبق این دیدگاه انسان نیازی به وحی یا آموزه‌های دینی ندارد و می‌تواند همه مجهولات خود را با عقل به دست آورد. طبق این دیدگاه اموری که

در تجربه یا با فرمول‌های ریاضی و امثال آن به طور روشن اثبات شود قابل پذیرش است و امور دیگری از جمله مسائل اخلاقی و دینی که مورد اختلاف انسان‌هاست و نمی‌شود آنها را به طور واضح و محسوس نشان داد کنار گذاشته می‌شوند.



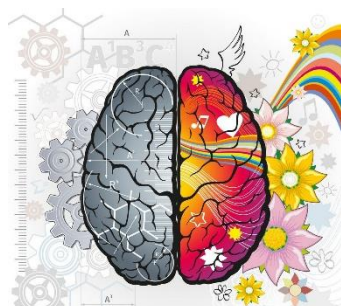
۱.۴.۴.۲ عقل گرایی انتقادی (نسبی گرایی)

براساس این دیدگاه نظام‌های اعتقادات دینی را می‌توان و باید مورد نقد و ارزیابی عقلی قرار داد اما اینگونه نیست که همه چیز با معیارهای خط کشی شده عقلی قابل تحلیل و بررسی و نتیجه‌گیری باشد. این عده به ناتوانی‌ها و محدودیت‌های عقل نیز توجه دارند و می‌دانند که در بسیاری موارد عقل گرفتار آموزش‌ها، شرایط اجتماعی و وابستگی‌های شخصی است و نمی‌تواند برای همه کس درست را از غلط نشان دهد. مثلاً کسی که در فرهنگی رشد کرده است که وظایف مجزایی برای مرد و زن قائل است، این تمایز در وظایف و حقوق را درست می‌داند اما کسی

که در فرهنگی زندگی کرده که زن و مرد در همه چیز مساوی بوده‌اند تمایز نقش‌ها با عقل او قابل پذیرش نیست. کسانی که از این دیدگاه جانبداری می‌کنند هم نسبت به «وحی گرایی» و هم نسبت به «عقل گرایی» نگاه انتقادی دارند و می‌گویند:

۱. اعتقادات و آموزه‌های دینی را باید با عقل سنجید و نمی‌توان بدون ارزیابی عقلی

چیزی را پذیرفت. در این خصوص دیدگاه عقل گرایی انتقادی با عقل گرایی حداکثری یکی است.



۲. نمی‌توان به توانایی عقل در تشخیص تمام واقعیت‌ها دلبستگی کامل داشت و خوش بین بود. چراکه در بسیاری موارد عقل تحت تأثیر جو غالب و فرهنگ عمومی جامعه قرار می‌گیرد و نمی‌تواند به طور کامل واقعیت را شناسایی کند. در ضمن در بسیاری موارد دست عقل از فهم حقایق هستی کوتاه است. بنابراین باید به محدودیت‌های عقل هم توجه داشت. در این خصوص عقل‌گرایی انتقادی با عقل‌گرایی حداکثری اختلاف دارد.

این گروه اثبات برای همگان را که عقل‌گرایی حداکثری خواستار آن بود، دست‌نیافتنی می‌دانند و با تأکید بر اثبات وابسته به شخص به گونه‌ای نسبیت تن می‌دهند. در واقع این افراد می‌گویند چون هر کس متناسب با فرهنگش درست و غلط را شناسایی می‌کند پس هیچ درست و غلط مطلق وجود ندارد. هر کس متناسب با فرهنگ و آداب و رسوم متفاوت از دیگری چیزی را حق و چیز دیگری را باطل می‌شمرد.

از جمله اموری که این افراد قائل به نسبی‌گرایی در آن‌ها شدند می‌توان به امور زیبایی‌شناختی، فرهنگی، سیاسی، اخلاقی و دینی اشاره کرد.

۱.۴.۴.۳ نقل‌گرایی

در مقابل آنهایی که در مواجهه نقل (وحی) با عقل، طرف عقل را گرفته بودند، عده‌ای طرف نقل را می‌گیرند. این طرز تفکر در مسیحیت به ایمان‌گرایی و در اسلام به ظاهرگرایی شهرت یافته است.

در حقیقت برخی آنچه در متون دینی آمده است را بر عقل ترجیح می‌دهند و می‌گویند چون عقل ما ناقص است ما آنچه اولیاء دینی گفته باشند مقدم بر فهم عقل خود می‌دانیم. ایشان عقل را هم از جهت وسعت فهم و هم از جهت عمق فهم ناقص می‌دانند. عقلی که نه گذشته و نه آینده را می‌داند و نه عمق حقیقت هیچ کاری را می‌فهمد چگونه می‌تواند درست را از غلط تشخیص دهد. عقلی که نمی‌داند خورد یک دارو یا یک خوراکی ساده چه آثاری ممکن است در آینده در بدن او ایجاد کند، یا کسی که نمی‌داند انجام یک کار چه تاثیراتی در زندگی دنیا و یا آخرت او خواهد گذاشت، چنین عقل ناتوانی به هیچ وجه قابل اعتماد نیست. در مقابل باید به طور کامل به هر آنچه در کتب دینی وجود دارد اعتماد کرد و دستورات آنها را بدون هیچ دخالتی از طرف عقل انجام داد. در مسیحیان و مسلمانان دو نوع نقل‌گرایی وجود دارد. در مسیحیت ایمان‌گرایی و در اسلام ظاهرگرایی مطرح شده است.

ایمان گرایی

در فرهنگ مسیحی گاه ایمان را جایگزین عقل می خوانند و بر جدایی آن دو تأکید می روزند. بر همین اساس ترتولیان این سخن را که به گفته برخی جمله ای متناقض نما تر از آن نمی توان گفت برای ایمان گرایان پس از خود به یادگار نهاده است: «باور می کنم، چون نامعقول است» مارتین لوتر نیز می گوید: «اگر می توانستم به یاری منطق درک کنم که چگونه خداوند رؤف و دادگر می تواند چنین خشمگین و بی انصاف باشد، دیگر نیازی به ایمان نمی ماند»

مقصود از ایمان گرایی دیدگاهی است که دینداران را از ارزیابی عقلانی باورهای دینی باز میدارد. بر پایه این دیدگاه اگر کسی در صدد بررسی عقلی ایمان خود برآید در واقع از بی ایمانی و کفر درونی خویش خبر داده است. یعنی هرکس تعقل را مقدم بر ایمان کند خدای خود را عقل خود کرده و به خدای واقعی ایمان ندارد. ایمان به خدا در ایمان گرایی یعنی هیچ چیز حتی عقل را مقدم بر جایگاه خدا نکن و اول از هر چیز به خدا ایمان بیاور. طبق دیدگاه ایمان گرایان اگر چیزی با عقل ثابت شود دیگر نمی توان بدان ایمان آورد چون ایمان مربوط به جایی است که عقل حرفی برای گفتن نداشته باشد یا حتی مخالف آن باشد.

ظاهر گرایی

در ادیانی چون اسلام که مرجع اصلی پیروان آن، متنی وحیانی است که حتی الفاظ آن وحی مستقیم الهی است، عده ای بر معنای ظاهری الفاظ متون دینی تعصب نشان می دهند. این افراد یعنی ظاهرگراها، کسانی اند که به تعقل بی اعتنا هستند. در دنیای اسلام، کسانی توجه و اهتمام به متون دینی را با «بی اعتنائی کامل به عقل» مساوی انگاشتند و بر هر چه نام «حدیث» داشت به دیده احترام می نگریستند، بی آنکه به درستی و نادرستی سند یا معنای آن بنگرند. برخی از افراد این گروه با ظاهرگرایی به جسمانی بودن خداوند نیز رسیدند و به صراحت اعلام داشتند مسلمانان با اخلاص می توانند از راه عبودیت و بندگی به مقامی برسند که با خداوند روبوسی کنند! ایشان هرآنچه در متون قرآن و حدیث آمده بود را بدون تدبر و تفکر عقلی در آن می پذیرفتند و هیچ تلاشی برای فهم عقلی آن نمی کردند.

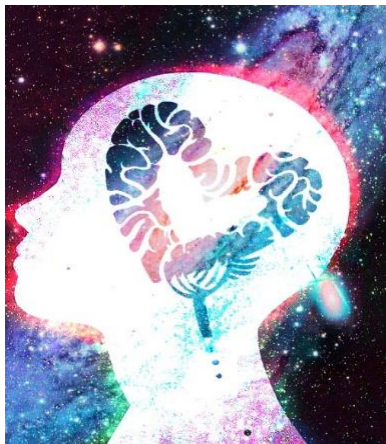
پس از بررسی دیدگاه‌های مختلف درباره جایگاه توجه به عقل، در ادامه دیدگاه صحیح درباره عقل را که از با کمک همین عقل از آموزه‌های قرآنی می‌فهمیم بیان می‌کنیم:

۱.۴.۵ عقل گرای قلبی (وجدانی)

دیدگاه صحیح در خصوص جایگاه عقل در تشخیص دین، عقل‌گرایی قلبی است. این دیدگاه از با تأمل در قرآن فهمیده می‌شود و با هر چهار دیدگاه قبلی (عقل‌گرایی حداکثری، عقل‌گرایی انتقادی، ایمان‌گرایی و ظاهر‌گرایی) متفاوت است.

شکی نیست که در درجه اول مهمترین دلیل و معیار سنجش برای هر انسانی عقل او است. بنابراین اولین وسیله‌ای که می‌تواند کمابیش درستی و غلطی تمام چیزها را برای انسان نشان دهد عقل است. در واقع تنها چیزی که بدون هیچ دلیلی اعتبار آن را ثابت می‌دانیم عقل ماست. حتی اعتبار و بی اعتباری دین را نیز با عقل می‌توان بررسی کرد. پس کنار گذاشتن عقل بدون شک روش درستی برای حرکت حتی در مسیر دین نیست.

جالب است که اسلام نیز به عقل همین توجه را داشته است. در قرآن بر عقل بسیار تأکید شده و امثال این عبارات تکرار زیاد شده است: ... افلا تعقلون، ... لعلکم تتفكرون، ... ؛ ... آیا تعقل نمی‌کنید؟ ... باشد که تفکر کنید! یکی از پرکاربردترین عبارتها در قرآن «تعقل» «تفکر» «تدبر» و عبارتهای هم معنای با این کلمات است. در قرآن یکی از دو علت بدبختی کفار در قیامت استفاده نکردن از عقلشان دانسته شده است.



وَقَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ

(ملک ۱۰)

و می‌گویند: «اگر ما گوش شنوا داشتیم یا تعقل

می‌کردیم، در میان دوزخیان نبودیم!»

در روایات نیز به اهمیت جایگاه عقل تذکر داده شده است و عقل را مخاطب اصلی خدا و درجه انسان را متناسب با عقل او دانسته است. برخی ویژگی های عقل از نگاه پیامبر و اهل بیت علیهم السلام چنین است:

۱. عقل معیار اصلی سنجش اشخاص

درباره عقل به معیار اصلی سنجش انسان ها به دو روایت زیر توجه کنید:

رسول الله صلى الله عليه وآله: إِذَا بَلَغَكُمْ عَنْ رَجُلٍ حُسْنَ حَالٍ فَانظُرُوا فِي حُسْنِ عَقْلِهِ،
فَإِنَّمَا يُجَازَى بِعَقْلِهِ.

هرگاه درباره کسی از حال خوب او برای شما نقل شد، به خوبی عقلش نگاه کنید چرا که متناسب با عقلش مجازات می شود. (میزان الحکمة، ج ۷ ص: ۴۹۸)

عنه عليه السلام: إِنَّمَا يُدَاقُّ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا.

خدا به هنگام حساب در روز قیامت به اندازه عقلی که در دنیا به هرکس داده، او را مورد دقت قرار می دهد. (میزان الحکمة، ج ۷ ص: ۴۹۹)

۲. بی دینی نتیجه فقدان عقل

درباره اینکه نداشتن دین صحیح نتیجه بی عقلی است، روایتی از رسول خدا چنین گفته است:

رسول الله صلى الله عليه وآله: قِوَامُ الْمَرْءِ عَقْلُهُ، وَلَا دِينَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ

استواری انسان عقلش است و کسی که عقل نداشته باشد دین ندارد. (میزان الحکمة، ج ۷ ص: ۵۰۴)

بنابراین تا اینجا عقل گرایی مورد تأیید بوده است و نقل گرایی مردود است.

مطالب بیشتر

بنابراین در اسلام اصل بر تعقل است و عامل بیچارگی انسان‌ها عدم تعقل آنهاست. اما دقت در عبارات قرآن و روایات نشان می‌دهد عقل مورد نظر اسلام با عقلی که عقل‌گرایان حداکثری یا انتقادی می‌گویند تفاوت‌های بسیار مهمی دارد. از عبارات قرآن می‌فهمیم مقصود اسلام از عقل، عقل ظاهری محاسبه‌گر نیست:

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا؛

آیا به آیات قرآن نمی‌اندیشند؟ یا [مگر] بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ؛

آیا سیر نکردند در زمین تا باشد آنها را دل‌هایی تا بدان تعقل کنند یا گوش‌هایی تا بدان بشنوند؛ نابینا نمی‌شود دیده‌ها (ی ظاهری) و لیکن نابینا می‌شود دل‌هایی که در

سینه‌هاست.

این آیات به دلیل قفل شدن دل‌ها و نداشتن قلب سالم، تعقل را ناممکن دانسته است؛ این‌ها نشان می‌دهند که قرآن محل تعقل را دل و قلب می‌داند! البته نه دل و قلب ظاهری؛ بلکه مقصود از قلب، عقل عمیق عبرت‌اندیش است. به عبارت دیگر می‌توان گفت مقصود از عقل و قلب در قرآن یک چیز و آن «عقل قلبی یا وجدانی» است.

برای روشن شدن تفاوت عقل عادی با عقل قلبی می‌توان اینگونه مثال زد که یک عقل به انسان دستور می‌دهد که هر جا سود و منفعت تأمین می‌شود حرکت کن اما عقل وجدانی به انسان دستور می‌دهد با توجه به حقوق دیگران و رعایت وظایف و مسئولیت‌هایی که در مقابل دیگران داری مسیرت را انتخاب کن. عقل عمیق و وجدانی به انسان می‌گوید حتی اگر از منفعت کم می‌شود و ضرر می‌کنی، حقوق دیگران را نادیده نگیر؛ زیرا دیگران نیز مانند تو انسان هستند.

به نظر می‌رسد مقصود قرآن از تمام سفارش‌هایی که به تعقل و تفکر و تدبر کرده است همین عقل وجدانی یا به عبارت دیگر عقل قلبی است که نه فقط خود، بلکه دیگران و کل هستی را نیز می‌بیند.

عقل قلبی علاوه بر تفاوتی که با عقل منفعت طلب دارد با احساسات و عواطف نیز متفاوت است. انسان در بسیاری موارد دلسوزی نابجا دارد و به دلیل این دلسوزی ممکن است حق را کنار بگذارد. آنچه حق را می‌فهمد با آنچه عاطفه و احساسات را می‌فهمد متفاوت است. باید توجه داشت که مقصود از عقل وجدانی و قلبی، عقل احساسی و عاطفی نیست.

ویژگی‌های عقل قلبی

بنابراین عقل‌گرایی قلبی، وجدانی و دلی با عقل‌گرایی مطلق تفاوت دارد. ویژگی‌های متفاوت عقل‌گرایی قلبی و وجدانی با «عقل‌گرایی حداکثری» و «عقل‌گرایی انتقادی» و نیز «ایمان‌گرایی» و «ظاهرگرایی» در این موارد است:

۱.۴.۵.۱ عقل حق خواه نه خودخواه

عقل‌گرایی حداکثری عموماً به سمت خودخواهی و منفعت‌طلبی سوق پیدا می‌کند. بر اساس عقل‌گرایی حداکثری باید با محاسبه دقیق و هوشمندانه به فکر سود و زیان خود باشیم، این چیزی است که عقل محاسبه‌گر انسان به خوبی می‌فهمد و همه انسان‌ها نیز آن را تایید می‌کنند؛ درحالی که برخلاف این نگاه عقل‌گرایی وجدانی و قلبی به شدت مخالف خودخواهی است. در این عقل‌گرایی مهم رعایت حق است نه به دست آوردن سود و منافع خود. تفاوت اصلی عقل‌گرایی قلبی با عقل‌گرایی حداکثری اینست که عقل حقیقی و عمیق آنچه‌ای است که حق و باطل یا درست و غلط یا عدل و ظلم را نشان می‌دهد نه آنچه‌ای که صرفاً سود و زیان من را نشان می‌دهد.

۱.۴.۵.۲ عقل نیازمند کنترل و خودسازی

عقل‌گرایی وجدانی علاوه بر تحقیق و جستجوی علمی که در عقل‌گرایی حداکثری و انتقادی نیز وجود دارد، به اصلاح اخلاقیات و عمل به وجدانیات نیز می‌پردازد. استغفار نسبت به اشتباهات و اصلاح گذشته و تلاش برای انجام وظیفه و خودسازی برای کنار گذاشتن امیال و شهوات نفسانی بخشی از دستورالعمل عقل‌گرایی وجدانی برای

شناخت بهتر راه درست از غلط است. درحالی که اصلاح اخلاقی و خودسازی در عقل‌گرایی حداکثری و انتقادی وجود ندارد. عقل‌گرایی حداکثری و انتقادی تنها به تحقیقات و پژوهش‌های تجربی اکتفا می‌کند و به راه‌های تهذیب و خالص‌سازی عقل توجهی ندارد.

درواقع در صورتی که عقل استقلال و خلوص نداشته باشد، تبدیل به ابزاری برای توجیه آنچه که صاحبش می‌خواهد می‌شود. اسلام بر این نکته تأکید کرده است که عقل در صورتی راه درست را به انسان نشان می‌دهد که دلبسته چیزی غیر از حقیقت و کشف واقعیت نباشد. اگر عقل انسان علاقه مند رسیدن به A باشد، به دنبال یافتن توجیه‌ها و دلایلی برای رسیدن به A خواهد رفت و دغدغه دستیابی به حقیقت و اینکه آیا واقعا جایگزین بهتری مانند B وجود ندارد که از A سزاوارتر باشد را مورد توجه قرار نمی‌دهد.

بنابراین تفاوت دیگری که عقل‌گرایی وجدانی با عقل‌گرایی مطلق دارد اینست که برخلاف عقل‌گرایی مطلق، در عقل‌گرایی وجدانی اهمیت زیادی به آزادسازی عقل از وابستگی‌ها می‌شود. در عقل‌گرایی وجدانی، به همان اندازه که به عقل تأکید می‌شود به تلاش برای رفع منحرف‌کننده‌ها و جهت‌دهنده‌های عقل نیز که گرفتارکننده آن هستند، توجه می‌شود. اسلام عقل متعصب، هوسران، مضطرب و خودخواه را ناتوان از تشخیص درست حق از باطل می‌داند.

۱.۴.۵.۳ عقل متوجه نه خوشگذران

عقل سالم عقلی طمع‌ورز و به دنبال دستیابی به هوس‌هایش نیست. در واقع وقتی عقل قابل اعتماد می‌شود که هوا و هوس کنترل شده‌ای داشته باشد؛ نه اینکه طمع افسارگسیخته نفس، افسار عقل را هم در اختیار خود گرفته باشد و هرطرف که خود می‌خواهد عقل را بکشد.

امام علی ع: اکثر مصارع العقول تحت بروق المطامع؛

بیشترین زمین خوردن‌های عقل زیر درخشش طمع‌ها است.

مولوی:

عقل کو مغلوب نفس، او نفس شد

مشتری مات زحل شد، نحس شد

با توجه به این نکته اموری مانند عبادت، توجه به خدا، یاد و ذکر و شب زنده‌داری در عبادت خدا، سکوت و درون‌نگری و خودداری از خوراک زیاد، در کمال عقل و رشد آن تأثیر بسزایی دارد.

۱.۴.۵.۴ عقل متواضع نه متکبر

عقل‌گرایی حداکثری، عقل را توانا در فهم و درک همه چیز می‌داند درحالی که عقل‌گرایی وجدانی به ناتوانایی‌های عقل توجه دارد و نابجا به توان عقل مغرور نمی‌شود. عقل‌گرایی وجدانی در این ویژگی مانند عقل‌گرایی انتقادی است. عقلی که در مقابل حق متواضع است؛ عقلی که در مقابل حقایق متواضع باشد، توانایی فهم حقایق را نیز پیدا خواهد کرد. در قرآن می‌فرماید که راه شناخت حقایق برای انسان‌های متکبر و خودکامه بسته می‌شود:

كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ (غافر ۳۵)

«اینچنین خدا بر هر قلب متکبر خودرأیی مهر می‌زند.»

در این آیه مقصود از قلب همان عقل وجدانی است. خدا دریچه هر قلب خودخواه و خود رأیی را می‌بندد و از فهم حقایق محروم می‌کند. در روایتی بیان شده که لقمان به فرزندش گفته است:

إِنَّ لِقْمَانَ قَالَ لِابْنِهِ تَوَاضَعْ لِلْحَقِّ تَكُنْ أَعْقَلَ النَّاسِ؛

همانا لقمان به فرزندش گفت در مقابل حق تواضع کن تا عاقل‌ترین مردم باشی

تواضع به این معناست که (۱) به ناتوانی‌ها و ضعف خود توجه دارد. (۲) حقوق دیگران را هم می‌بیند. (۳) هر حقی را از طرف هرکس که باشد ولو اندک به همان میزان خودش می‌پذیرد و محترم می‌شمرد.

جنبه‌ای از تواضع در اینست که انسان دائماً در تلاش برای یافتن راه درست‌تر و صحیح‌تر باشد و به آنچه تا کنون به دست آورده است مغرور نشود. به عبارت دیگر خود را صاحب حق نمی‌داند بلکه طالب حق است. این یعنی دائماً به دنبال کامل کردن داشته‌های خود است و فکر نمی‌کند که دیگر به آخر همه چیز خصوصاً در امور دینی رسیده

است و کسی چیزی بیش از او نمی داند. بلکه حرف دیگران را با هدف یافتن سخنی بهتر می شنود. در قرآن چنین افرادی را عاقلان دانسته است و به آنها بشارت داده است:

... فَبَشِّرْ عِبَادِ (۱۷) الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ أُولُوا الْأَلْبَابِ (زمر/۱۸)

پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می شنوند و از نیکوترین آنها پیروی می کنند آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آنها خردمندانند.

کسانی که حرفها را از روی تعصب پیش داوری نمی کنند، بلکه سخنان را می شنوند و بهترین را با عقل پاک خود انتخاب می کنند، اینان هدایت شدگان و خردمندان و عقلا هستند.

این عقل به اشتباهات خود اقرار دارد، خود را ملامت، استغفار و اصلاح می کند. در مقابل عقلی که نسبت به توانایی خود مغرور است هیچگاه اشتباه خود یا ناتوانی خود را نمی پذیرد و خود را کامل می داند. از چنین عقلی نمی توان انتظار نشان دادن حق از باطل را داشت.

۱.۴.۵.۵ عقل نه چندان همگانی

عقل وجدانی برخلاف آنچه که عقل گرای حداکثری می گفت مورد قبول همگان قرار ندارد. عقل گرای حداکثری می گفت ما چیزی را قبول داریم که همه با عقل خود آن را بفهمند و تأیید کنند. این درحالی است که آنچه عقل وجدانی می فهمد چون با هوس انسان سازگاری ندارد معمولا مورد مخالفت اکثریت قرار می گیرد. حال آنکه عقل وجدانی بدون شک به آن یقین دارد. مثلا اینکه در معامله نباید طرف مقابل را به هیچ وجه فریب داد چیزی است که عقل وجدانی به طور قطع قبول دارد اما در بازار کمتر کسی این نکته را قبول دارد و بدان عمل می کند. بنابراین آنچه عقل وجدانی می فهمد معمولا مورد موافقت همگان قرار ندارد.

۱.۴.۵.۶ عقل کل بین، نه نسبی گرا

عقل گرای وجدانی مانند عقل گرای انتقادی قبول دارد که عقل تحت تاثیر شرایط مختلف فرهنگی و اجتماعی و تربیتی قرار می گیرد اما مانند عقل گرای انتقادی معتقد به نسبی گرای نیست. عقل گرای وجدانی می گوید اگر تمام

انسان ها عقل خود را از تمام تعصبات اجتماعی و فرهنگی پاک کنند و خود را از شرایط به یک حقیقت خواهند رسید؛ همان حقیقتی که در فطرت الهی تمام انسان ها ریشه دارد و منطبق با خلقت پروردگار عالم است.

به عبارت دیگر عقل گرایی وجدانی می گوید اختلاف اساسی انسان ها در امور فرهنگی، اجتماعی و سیاسی و تربیتی به دلیل خودخواهی ها، تعصبات و جهالت های آنهاست که باعث درگیری ها و تنش های خونین میان جوامع مختلف می شود. در واقع در تمام جنگ ها و نزاع ها میان جوامع و فرهنگ ها حق روشن و مشخص است اما انسان ها به دلیل انحراف های اخلاقی و تعصبات قومی و مذهبی حق و باطل را در این نزاع ها نمی بینند. این در حالی است که عقل گرایی انتقادی به نسبی گرایی معتقد است و می گوید در این امور اصلا حق و باطلی وجود ندارد و هرکسی متناسب با فرهنگ خود فکر می کند و حق و باطل را تشخیص می دهد.

اگر انسان از موقعیتی که در آن است، خارج شود و جهان را از بالا ببیند در بسیاری از اختلافات حق را از باطل و درست را از غلط تشخیص می دهد. در واقع دیدن جهان از زاویه دیدی وسیع تر از زاویه دید شخصی و دیدن کل جهان باعث می شود انسان حقایقی را که در نگاه محدودش به جهان نمی دید ببیند. کل نگری با تأمل و تدبر در کل هستی حاصل می شود. نباید فرصت های تأمل در هستی را از دست داد. فرصت هایی که در اوقات خاصی مانند طلوع و غروب خورشید، دیدن یک صحنه جالب توجه از طبیعت و یا هنگام رخ دادن اتفاق خوشحال کننده و یا ناراحت کننده ای، برای انسان رخ می دهد و انسان را به تأملی عمیق فرومی برد. در این فرصت ها و هر لحظه دیگری انسان می تواند از منظری بالا به کل هستی نگاه کند. این نظرافکندن در گستره وسیعی از هستی باعث درست تر دیدن عقل می شود. در غیراینصورت عقل فقط به خود و اطرافش توجه خواهد داشت و تشخیص درستی نخواهد داد. آیات زیر به نگرستن به کل جهان و تفکر در این مجموعه گسترده اشاره دارد:

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْاٰخْتِلَافِ الْاَنْبِيَاۡ وَ النَّهَارِ لَآٰتٍ لِّاُولِي الْاَلْبَابِ (آل

عمران ۱۹۰)

مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه های (روشنی)

برای خردمندان است.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَ قُعُودًا وَ عَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران ۱۹۱)

همانها که خدا را در حال ایستاده و نشسته، و آن گاه که بر پهلو خوابیده‌اند، یاد
می‌کنند و در اسرار آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند (و می‌گویند): بار الهها! اینها
را بیهوده نیافریده‌ای! منزهی تو! ما را از عذاب آتش، نگاه دار!

حافظ نیز در بیت زیر اشاره زیبایی به لزوم بیرون رفتن از قالب کوچک دنیای سطحی می‌کند:

تو کز این سرای طبیعت نمی‌روی بیرون کجا به کوی حقیقت، گذر توانی کرد؟

عقل کل نگر عقلی عاقبت بین و اهل احتیاط نیز است. عقل کل نگر فقط حال (الان) را نمی‌بیند و آینده دنیا و پس
از مرگ را هم توجه دارد بنابراین حتی اگر به قیامت یقین هم نداشته باشد احتیاط می‌کند. این عبارت معروف است
که «احتیاط شرط عقل است!» در روایتی آمده است:

أَكْبَسُ الْكَنَيسِ التَّقَىٰ وَ أَحَمَقُ الْحَمَقِ الْفُجُورُ

زیرکترین زیرک خودنگهدار است و احمق‌ترین احمق کسی است که بسیار گناه می
کند.

عاقبت بین است عقل از خاصیت نفس باشد کو نبیند عاقبت

۱.۴.۵.۷ ایمان اوج تعقل نه مخالف آن

برخلاف ایمان‌گرایی که ایمان را مخالف عقل می‌دانست، طبق عقل‌گرایی وجدانی ایمان مرتبه بالاتر تعقل است.
درواقع ایمان می‌گوید آنچه عقل حق طلب و بدون خودخواهی‌ات به تو نشان می‌دهد بپذیر.

تفاوت عقل قلبی با ایمان‌گرایی: ایمان به معنی کنار گذاشتن عقل منفعت طلب و پذیرفتن عقل قلبی

است نه کنار گذاشتن کلی عقل

۱.۴.۵.۸ عقل تنها یا عقل همراه با وحی

عقل‌گرایی وجدانی برخلاف عقل‌گرایی حداکثری و عقل‌گرایی انتقادی می‌داند که در مواردی که نمی‌تواند خود به نتیجه برسد باید از روشهای قابل اعتماد دیگر تبعیت کند. مثلاً اگر عقل وجدانی درباره جهان پس از مرگ چیزی نمی‌داند باید به وحی که خبر از آن جهان می‌دهد توجه کند. بنابراین توجه به ضعف‌های خود باعث می‌شود عقل‌گرایی وجدانی واقع بینانه به دنبال راههای دیگر شناخت و معرفت مانند وحی هم باشد.

از طرف دیگر قرآن کتابی است برای تعقل بیشتر انسان؛ تعقلی آزادانه و عمیق. در واقع مراجعه به قرآن آنطور که ظاهرگرایان فکر می‌کنند برای تعطیل کردن و کنار گذاشتن عقل انسان نیست؛ بلکه برای افزایش توان عقل و آزاد کردن آن از قید و بندهای نابجایی است که عقل انسان‌ها به دلیل آنها محدود و بسته شده است. در واقع همراهی عقل با وحی به معنی کنار گذاشتن توانایی عقل نیست بلکه به معنی رها کردن آن از وابستگی‌ها و رسیدن به تعقلی عمیق‌تر و کامل‌تر است.

تفاوت عقل قلبی با ظاهر‌گرایی: قرآن کتابی برای تعقل آزادانه‌تر و عمیق‌تر نه کتابی برای کنار گذاشتن

عقل

نتیجه

تمرین و مطالب بیشتر

انسان باید در هر تصمیم و انتخابی به عقل خود رجوع کند. اما در کنار آن باید توجه داشته باشد که تنها عقل سالم و آزاد است که می‌تواند در انتخاب‌ها، درست را از غلط تشخیص دهد؛ عقل دلبسته به دنیا و عقلی که هوس‌ها آن را در بند کشیده است، نمی‌تواند کامل و شفاف حق را از باطل تشخیص دهد. علاوه بر این، خود عقل تشخیص می‌دهد که در بعضی امور نمی‌تواند اعلام نظر کند. مثلاً تشخیص می‌دهد اگر پیامبری خبر از آینده پس از مرگ داد عقل به دلیل کوتاهی ابزارهای تشخیصش، پیامبر را در صورتی که معیارهای پیامبری را در او ببیند، تأیید می‌کند و حرف پیامبر را عاقلانه می‌پذیرد.

۲ نبوت

گفتیم که راه و رسم درست زندگی با عقل انسان فهمیده می‌شود اما نه عقل منفعت طلب، خودخواه، خوشگذران، نسبی‌گرا و متکبر بلکه عقل حق‌خواه، متوجه، کل‌نگر و متواضع. یکی از چیزهایی که عقل منفعت طلب و ظاهر بین درک نمی‌کند اما عقل حق‌طلب و متواضع می‌فهمد مسئله نبوت است. برای عقل ظاهر بین خوب خوردن، خوب پوشیدن، سکونت گاه زیبا و فاخر داشتن مهم است؛ اما برخلاف آن عقل قلبی برایش مهم است که از کجا آمده است، به کجا می‌رود، انسانیت یعنی چه، چگونه می‌تواند شرافت‌مندانه زندگی کند، چه وظایفی در زندگی دارد و چگونه حقیقتاً سعادت‌مند می‌شود.

نیازهای مادی انسان از طریق (۱) گستردگی و تنوع گیاهان و حیوانات مختلف بر روی زمین و برخی (۲) با قابلیت های پیچیده بدن انسان از جمله در هضم و جذب مواد مورد نیاز بدن و برخی دیگر نیز (۳) با وجود افراد با عاطفه ای مانند مادر، پدر و اطرافیانی که نسبت به کودک هم دارای شفقت و مهربانی‌اند و هم توانایی برآورده کردن نیاز کودک را دارند برطرف می‌شود. به همین ترتیب نیازهای معنوی انسان نیز با همین سه روش برآورده می‌شود: (۱) گستردگی و تنوع نشانه‌ها و عبرت‌های موجود در جهان برای هدایت معنوی انسان (۲) با قابلیت و توانایی عقل قلبی و وجدانی انسان که می‌تواند با تفکر عمیق در هستی تا حدی حقایق معنوی را متوجه شود (۳) راهنمایی انسان‌هایی که هم نسبت به انسان کاملاً دلسوز و مهربانند و هم پاسخ‌سوال‌ات معنوی انسان را می‌دانند و می‌توانند به خوبی او را هدایت کنند.

در جدول زیر نیازهای مادی و معنوی انسان و وسایل رفع این نیازها دسته بندی شده است

نیازهای مادی		نیازهای معنوی	
عقل ظاهر بین	وسیله رفع نیاز	عقل قلبی	وسیله رفع نیاز
چه بخورم، چه بپوشم، چگونه زنده بمانم	مواد غذایی متنوع و مفید و قابل استفاده در طبیعت،	در دنیا چه عاقبتی خواهم داشت؟ چه خوشی‌ها و	عبرت‌ها و هشدارها

	امکانات مادی تأمین مسکن و پوشاک	لذت‌هایی و چه رنج‌ها و گرفتاری‌هایی در انتظام است؟
چگونه از این خوراکی‌ها بهره مند شوم، چگونه آنها را به دست آورم	دستگاه هاضمه قوای بدنی انسان	وظیفه‌ام چیست؟ چه کاری درست و چه کاری نادرست است؟ حق و باطل چیست؟
در ناتوانی‌ها از که کمک بگیرم؟ در دشواری‌ها از که کمک بگیرم؟	پدر و مادر مهربان انسان‌های دلسوز	در شک و تردیدها از که کمک بگیرم؟ آنجا که وجدانم در دو راهی می‌ماند چه کنم؟ عالم از کجا منشا گرفته است؟ بعد از مرگ بر انسان چه می‌گذرد؟
		پیامبران و امامان علمای ربانی و اولیاء الهی

با توضیحات بالا ضرورت و جایگاه انبیاء و کتب آسمانی در کنار عقل و وجدان انسان روشن می‌شود. اما اینکه چگونه می‌توان به پیامبری یک شخص رسید؟ گفته شد که تشخیص حقانیت یک پیامبر با قلب یا عقل وجدانی انسان است نه با عقل ظاهرین. بنابراین پیامبر را با حساب و کتاب‌های دنیایی نمی‌توان شناخت. او را باید با قلب تشخیص داد. بنابراین نشانه‌هایی که برای تشخیص پیامبر گفته می‌شود نیز باید نشانه‌هایی قلبی باشد:

۱. معجزه‌ای بر تأیید کلامش

۲. زندگی صادقانه، ایثارگرانه و از خود گذشتگی وی و نزدیکترین افرادش در تمام مشکلات جانی و مالی موجود در مسیر دعوتش؛ نه کسی که هدف دعوت و زندگی‌اش کسب مقام و موقعیت بالاتر و کسب منافع مادی و دنیایی بیشتر باشد. قرآن نیز می‌فرماید:

اتبعوا من لا یستلکم اجرا و هم مهتدون (یس/۲۱)

کسانی را تبعیت کنید که پاداشی از شما نمی‌خواهند و هدایت شده هستند.

۳. هماهنگی دعوت پیامبر با ادیان آسمانی پیشین و بشارت آن ادیان به وی

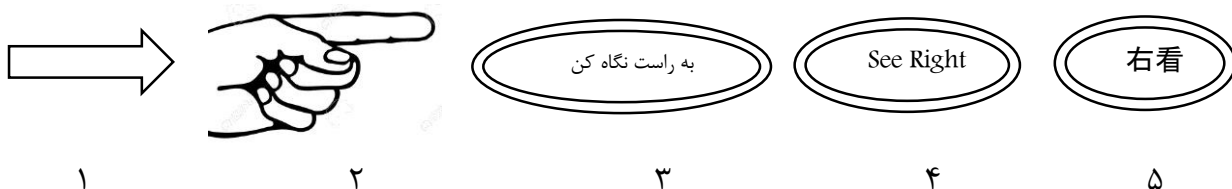
۴. مطابقت آموزه‌هایش با عقل انسان؛ روشن است که مقصود از عقل در اینجا همان عقل حق طلب ماست نه عقل منفعت طلب. یعنی سازگار نبودن آموزه‌های پیامبری با منافع ما و خودخواهی‌های ما دلیل پیامبر نبودن او نیست اما اگر آموزه‌های کسی با وجدان درونی و فطرت انسان سازگار نبود حرف‌های او قابل پذیرش نیست.

در میان این موارد معجزه قابل توجه تر است. پیامبر اسلام(ص) چه معجزه‌ای برای ما ارائه کرده است تا ما حقانیت او را تشخیص دهیم؟

۲.۱ معجزه یا نشانه

کلمه معجزه در قرآن به کار نرفته است و به جای آن از آیه به معنای نشانه استفاده شده است. اما آیه یا نشانه چیست؟

هرآنچه به مخاطبش پیامی منتقل کند نوعی نشانه است. یعنی نشانه باید دو ویژگی داشته باشد: ۱. به چیزی ورای خود اشاره کند. ۲. پیامش برای مخاطب قابل فهم باشد. به این نشانه‌ها توجه کنید:



نشانه شماره ۱ و ۲ انسان بی سواد را به خوبی به سمت راست هدایت می‌کند. نشانه شماره ۳ برای یک انسان باسواد ایرانی و نشانه شماره ۵ برای یک انسان باسواد چینی بهتر از نشانه‌های ۱ و ۲ هدایت‌گری به سمت راست دارد و نشانه شماره ۴ برای تمام کسانی که تحصیلات دانشگاهی دارند با هر زبانی می‌تواند هدایت‌گر باشد.

هر پنج نشانه بالا به یک مطلب اشاره دارد اما بعضی از آنها برای بعضی از انسان‌ها قابل فهم نیست. بنابراین کارآیی نشانه بودن آنها برای افراد مختلف بستگی به زبان و سواد آنها دارد. یعنی نشان دادن یک مطلب چه بسا نیازمند ارائه نشانه‌های مختلفی متناسب با نیاز هر کس باشد.

توجه دادن انسان‌ها به خدا، فرمان‌های او و مسیر بندگی او نیازمند نشانه‌هایی است. این نشانه‌ها برای هرکس و در هر زمان متناسب با فهم همان مردم و همان زمان اتفاق افتاده است. بنابراین در زمانی مردم برای فهم قدرت خدا، مهربانی خدا، زنده بودن خدا و ... باید نشانه‌هایی مانند خارج شدن شتر از دل کوه، شکافته شدن دریا و زنده شدن مردگان می‌دیدند. مردم زمانی به قدرت سحر و جادو دلخوش بودند و فکر می‌کردند تمام مشکلاتشان با سحر و جادو حل می‌شود و حضرت موسی برای اینکه مردم را متوجه به قدرتی ویرای قدرت سحر و جادو کند نشانه‌ای مانند تبدیل شدن عصای خود به مار نشان می‌داد که نهایت قدرت سحر و جادوی ساحران را یکجا از بین می‌برد تا نشانه‌ای باشد بر اینکه خدایی قدرتمند تر از فرعون و ساحران وجود دارد. در زمانه حضرت عیسی مردم به دانش پزشکی خود وابسته شده بودند حضرت عیسی برای اینکه مردم را به حقیقتی بالاتر از تمام امور عادی زندگی آگاه کند کور مادرزاد شفا می‌دهد و مرده زنده می‌کند تا برای مردم نشانه‌ای باشد از قدرتی ویرای تمام آنچه انسان‌ها بدان دست پیدا کرده‌اند.

حال اگر مردم آخرالزمان به سطحی از عقل برسند که بدون اتفاق افتادن امور عجیب و غریب، بتوانند قدرت خدا را در تولد نوزاد، مهربانی اش را در مهربانی مادر به نوزاد و زنده بودنش را در تغییر و تحولات مداوم جهان و صفات دیگرش را با دقت در عالم هستی و واکنش‌های آن ببینند، بنابراین نشانه مورد نیاز برای آنها می‌تواند بدون هیچ اتفاق معجزه آسایی، تک تک مخلوقات و رخدادهای عادی و به ظاهر تکراری جهان باشد. آنچه بدان نیاز است تذکر به همین نکات و یادآوری این امور است. بنابراین معجزه مردم آخر الزمان نشانه‌ای است که مردم را به نشانه‌های همین هستی‌ای که در آن زندگی می‌کنند آگاه می‌کند. این معجزه نشان می‌دهد که تمام اتفاقات تکراری عالم از شب و روز و تولد و مرگ همه و همه نشانه‌های خداست و خدا با تمام اینها با انسان حرف می‌زند و او را هدایت می‌کند. این معجزه یک کلام است. کلامی به ظاهر عادی اما کلامی که تمام اتفاقات اطراف ما را تبدیل به نشانه یا معجزه‌ای برای ما می‌کند.

معجزه یا به عبارت دیگر نشانه رسول خدا برای ما همین‌گونه است. در زمانی برای اینکه فهمیده شود مردی رسول خداست، باید کار عجیبی انجام می‌داد. اما در آخر الزمان انسان‌ها به درجه‌ای از رشد رسیدند یا باید برسند که با

شنیدن کلام حقی که در هیچ جای دیگر نمونه‌اش را ندیده‌اند بدان ایمان می‌آورند. معجزه پیامبر اسلام (ص) بدون اینکه نمایشی از یک اتفاق عجیب باشد تا بعد انسان‌ها را به راه درست و مسیر حق هدایت کند، همان خود کلام حقی است به دور از هر باطلی که اگر مخاطب پاک دلی بیابد با آن ارتباط برقرار می‌کند و او را هدایت می‌کند.

نشانه‌های عجیبی که پیامبران گذشته برای امت‌های خود ارائه کردند فقط برای انسان‌های پاک‌دل و متقی سود داشت و غیر این افراد همیشه با نگاه تردید و دودلی به معجزات آنها نگاه می‌کردند. عجیب و غریب بودن نشانه‌ها باعث ایمان آوردن افراد نمی‌شود بلکه چه نشانه‌های خارق العاده و عجیب وجود داشته باشد و چه وجود نداشته باشد، این قلب پاک و کلام حق است که در هر حال برهم منطبق می‌شوند و انسانی هدایت می‌گردد.

این ویژگی دین خاتم است که اعجازش بدون واسطه یک رخداد شگرف، خود کلام حق است. اعجاز پیامبر اسلام اصل همان معنای بلندی است که تمام انبیاء مجبور بودند به واسطه معجزه‌های عجیب و غریب بر دل انسان‌های زمان خود فرود بیاورند. دین خاتم به دلیل اینکه قرار است تا همیشه دنیا ماندگار باشد بدون واسطه کار شگفت‌انگیزی اصل کلام الهی را به انسان‌ها عرضه کرده است تا در هیچ حالتی زمانش منقضی نشود و قابل ارائه از نسلی به نسل دیگر باشد و همیشه تازگی خود را حفظ کند.

۲.۲ نکاتی درباره مراجعه و استفاده از قرآن

1. قرآن برای تقوای پیشگان هدایت است و برای ظالمان خسارت؛ قرآن برای کسانی که خود نگهدارند و خود را کنترل می‌کنند هدایت‌گری می‌کند و برای ظالمانی که در هر زمینه‌ای از حقوق خود تجاوز می‌کنند جز خسارت به بار نمی‌آورد!

« وَ تَنْزِيلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا

(اسراء/۸۲)».

و از قرآن، آنچه شفا و رحمت است برای مؤمنان، نازل می‌کنیم و ستمگران را جز

خساران (و زیان) نمی‌افزاید.

بنابراین انسان آن مقدار از قرآن استفاده می‌کند که خودنگهدار است. هر میزان تقوای انسان بیشتر باشد استفاده انسان از قرآن بیشتر خواهد بود.

«إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ».

در این تذکری است برای کسی که قلبی داشته باشد یا با توجه کامل گوش دهد.

2. **قرآن برای همه قابل استفاده است با سواد و بی سواد؛** اما باید در آن تدبیر کرد تا هدایت‌گری داشته

باشد. شاهکار قرآن در این است که هرکس در هر سطحی از سواد به اندازه قلب آماده خود هر قدر که معانی آن را بفهمد می‌تواند از قرآن استفاده کند و راه را بیابد.

3. **قرآن نازل شده حقایق بلندمرتبه هستی؛** قرآن در موارد بسیاری بیان می‌دارد که نازل شده است. یعنی

حقیقت قرآن معارف بسیار بلند و متعالی‌ای است که در قالب زبان محاوره انسان‌ها و متناسب با فهم آنها فرود آمده است. بنابراین فهم حقیقت متعالی قرآن با فهمیدن معانی ظاهری عبارات آن متفاوت است. این فهم نیاز به تدبیر زیاد در معانی قرآن دارد تا بتوان حقایق بلندی که قرآن بدانها اشاره می‌کند را به دست آورد. مثلاً حقایق الهی قرآن در شرایط و زبان انسان‌های عرب جزیره العرب نازل شده است. بنابراین برای فهم بهتر معانی قرآن باید هم زبان آن و هم شرایط نزول آن را بدانیم و مانند هر متن ارزشمند دیگری اگر بخواهیم از آن محروم نشویم باید اندکی عربی و تاریخ اسلام مطالعه کنیم.

4. **پیامبر توضیح دهنده قرآن؛** در آیه ای از قرآن می‌گوید:

«أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل ۴۴)

ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم، تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای

آنها روشن سازی

بنابراین روشن ساختن قرآن به عهده پیامبر(ص) گذاشته شده است و بدون استفاده از توضیحات پیامبر درباره قرآن بسیاری از نکته های قرآن روشن نخواهد شد. ازین رو قرآن نمی تواند برای مسلمانان کافی باشد و آنها از توضیحات پیامبر یا جانشینانش که ائمه هستند، بی نیاز نیستند.

5. **قرآن برای فهمیدن؛** آن قرآن برای هدایت انسانها آمده است. برای خارج کردن قلب و دل انسان از غفلت. برای اینکه انسان را از امور فانی و زودگذر دنیا به امور ماندگار آخرتی متوجه کند. بنابراین خواندن قرآن برای ثواب آن بسیار کم اهمیت تر از خواندن آن برای فهم آن و هدایت گرفتن از آن است. البته چه بسا خواندن قرآن بدون فهم آن بدلیل یادآوری خدا به انسان ارزشمند باشد، اما فایده اصلی قرآن فهمیدن مطالب آن است نه جاری کردن عبارت های آن بر زبان.

به همین دلیل حضرت علی(ع) در روایتی شیوه خواندن قرآن را اینگونه می گویند:

دلهای سخت خود را بوسیله آن به هراس اندازید، و همت شما این نباشد که سوره را تمام کند. (کافی/ج ۲ ص ۵۱۴)

بنابراین خواندن قسمت زیادی از قرآن بدون فهم آن کم اهمیت تر از خواندن یک قسمت کوچک از آن همراه با تدبر در معانی آن است. قرآن را باید مانند نامه ای خواند که می خواهیم بدانیم که در آن چه گفته شده است! قرآن وقتی برای ما ارزش خواهد داشت که با مطالعه آن بفهمیم که چگونه زندگی کنیم والا زمزمه بدون فهم آن چه تاثیری در زندگی انسان می تواند داشته باشد؟

6. **قرآن شفای امراض انسان است؛** قرآن مطالب علمی برای افزایش سواد و اطلاعات افراد بیان نمی کند بلکه درون انسان را به حرکت می اندازد. هدف اصلی قرآن شفای امراض درونی انسان است:

و شفاء لما فی الصدور

و درمانی برای آنچه در سینه هاست

با حل مشکل اخلاقی و روحی انسان تمام مشکلات جسمانی و دنیایی انسان نیز برطرف می شود.

7. دعوت پیامبر یک هشدار است. هر کس بخواهد این هشدار را جدی و هر کس نخواهد نادیده می گیرد. به همین دلیل خدا در قرآن به پیامبر یادآوری می کند که چه آنها گمراه شوند و چه هدایت، چیزی برای تو تغییر نمی کند. تو وظیفه خود را انجام بده اگر خدا در کسی خیری ببیند او را به راه حق هدایت می کند. بنابراین اگر کسی به پیامبر ایمان آورد متنی بر پیامبر و خدا ندارد بلکه این خداست که بر او منت دارد که او را هدایت کرده و راه را به او نشان داده است.

8. استخاره به قرآن؛ قرآن تعقل، مشورت و تصمیم قاطعانه را پیشنهاد می کند و سپس امر به توکل (یعنی واگذار کردن نتیجه کار به خدا) می کند و در هیچ حالت امر به استخاره به قرآن نکرده است.

9. آیات محکم و متشابه قرآن؛ قرآن خود آیاتش را به دو دسته کلی تقسیم می کند؛ آیات محکم و صریح و آیات متشابه و مبهم:

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ

اوست کسی که این کتاب را بر تو نازل کرد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و

روشن] است. آنها اساس کتابند و [پاره‌ای] دیگر متشابهاتند [که قابلیت تفسیرهای

مختلف دارند]

بنابراین برخی آیات قرآن محکم و صریح اند. به این آیات «نص» نیز گفته می شود. این آیات یک معنی روشن دارند و نمی توان آنها را به معنای دیگری حمل کرد مانند: قل هو الله احد

آیات دیگری از قرآن «متشابه» اند. آیاتی که معنای آنها بین دو یا چند معنا مردد است و نمی توان معنای روشنی از آن برداشت کرد. مانند: حروف مقطعه قرآن مثل «الم» و آیه نور:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ

الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ

زَيْتُهَا يُضِيءُ وَكُلُّ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ ...

خداوند نور آسمانها و زمین است مثل نور خداوند همانند چراغدانی است که در آن
چراغی (پرفروغ) باشد، آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حبابی شفاف و درخشنده
همچون يك ستاره فروزان، این چراغ با روغنی افروخته می شود که از درخت پربرکت
زیتونی گرفته شده که نه شرقی است و نه غربی (روغنش آن چنان صاف و خالص
است که) نزدیک است بدون تماس با آتش شعله ور شود ...

تنها پیامبر و ائمه معنای دقیق و چند لایه این چنین آیاتی را می دانند. بنابراین از این آیات نمی توان برداشت های
علمی کرد. به گفته خود قرآن برخی افراد که دنبال فتنه افکنی و ایجاد مشکل هستند آیات متشابه را ملاک قرار
داده و دائما شبهه سازی می کنند و باعث گمراهی می شوند:

الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ ...

آنها که در قلوبشان انحراف است، به دنبال متشابهاتند، تا فتنه انگیزی کنند (و مردم
را گمراه سازند) و به دنبال تفسیر کامل آن هستند ...

در زمان حیات پیامبر(ص) در اتفاقات مختلف وحی نازل می‌شد و پیامبر در صورت ابهام وحی آن را برای مردم توضیح و به سوالات آنها پاسخ می‌داد و در بسیاری موارد نیز با مشورت مردم راه حلی برای مشکلات ارائه می‌کرد. در هر صورت پیامبر رهبر و پیشوای جامعه در تمام امور علمی، معنوی، اجتماعی و سیاسی بود.

پس از پیامبر اکثریت مسلمانان هدایت الهی را منحصر در قرآن کردند و تفسیر و توضیح آن را به عهده خود مسلمانان گذاشتند. این اکثریت که به اهل سنت معروف هستند معتقدند همه اصحاب پیامبر به نوبه خود ارزشمند هستند و هیچ یک جایگاه ویژه و منحصر به فردی نسبت به دیگران ندارد. ایشان اصحاب پیامبر را به خصوص مهاجران و انصار اولیه و به خصوص همسران پیامبر را بسیار پرهیزکار و صالح می‌دانند. آنها علی بن ابیطالب(ع) را یکی از برترین اصحاب پیامبر می‌دانند و معتقدند که باید به اهل بیت پیامبر نیز محبت کرد اما اولاً مقصودشان از اهل بیت پیامبر تمام همسران و فرزندان پیامبر است و ثانیاً ایشان را امام و رهبر خود در تمام امور معنوی و علمی و سیاسی نمی‌دانند.

از آنجا که اکثریت مسلمانان پس از پیامبر خلافت جناب ابوبکر و سپس عمر و سپس عثمان را پس از پیامبر پذیرفتند؛ بنابراین اهل سنت نیز این رویه را تأیید می‌کنند.

اما از همان ابتدا عده‌ای مخالف عملکرد جو غالب جامعه شدند و معتقد بودند این علی بن ابی طالب(ع) بود که پس از پیامبر(ص) شایستگی رهبری جامعه را داشت. از این پس اختلاف شیعه و اهل سنت بر مرجعیت علمی، معنوی و سیاسی حضرت علی(ع) و اهل بیت(ع) ادامه یافت. اکثریتی همراه و موافق با تصمیمات بزرگان جامعه و انتخاب‌هایی که صورت می‌گرفت و اقلیتی که انحراف‌ها را نمی‌پذیرفت و به جو غالب جامعه تن نمی‌داد.

این اختلاف در بسیاری از موارد جنبه فرعی داشت و شیعه و اهل سنت با احترام و رعایت حقوق یکدیگر در کنار هم زندگی کرده‌اند اما در برخی موارد فتنه اختلاف در میان ایشان گسترش پیدا کرده و خانمان سوز شده است.

در ادامه در قالب چند عنوان نکاتی درباره مسئله امامت و سرپرستی مسلمانان پس از پیامبر(ص) تا زمان کنونی گفته خواهد شد:

۳.۱ جایگاه بحث از اختلاف میان شیعه و سنی

برخی اختلاف دیدگاه میان شیعه و اهل سنت را تا آنجا بزرگ می‌کنند که چیزی از برادری اسلامی باقی نمی‌ماند و اختلاف به جنگ می‌کشد در مقابل برخی برای رهایی از این اختلاف می‌گویند تمام اختلافات را رها کنیم و بدون توجه به تاریخ و بدون بحث درباره آنها صرفاً مسلمان باشیم؛ نه شیعه و نه سنی.

برای اینکه نه دچار تعصب و رزوی و اختلاف افکنی شویم و نه دچار بی‌تفاوتی نسبت به اختلافات مسلمانان در صدر اسلام شویم باید جایگاه بحث از اختلاف میان شیعه و سنی را به درستی شناسایی کنیم.

در سیره خود پیامبر(ص) و ائمه(ع) می‌بینیم که نه این اختلاف را در رأس همه کارهای خود قرار می‌دادند و نه آن را کاملاً بی‌اهمیت می‌دانستند. پیامبر(ص) ضمن اینکه از ابتدای علنی کردن دعوت خود به جانشینی حضرت علی(ع) اشاره می‌کرد اما با مخالفان این جانشینی مدارا می‌کرد و با آنها به نزاع بر نمی‌خاست. در تاریخ گزارش‌های زیادی از مخالفت اطرافیان پیامبر با فرمان‌ها و اوامر وی مخصوصاً درباره اهمیت دادن به جایگاه حضرت علی(ع) وجود دارد که حضرت با تحمل و اغماض از آنها چشم‌پوشی می‌کرد. آخرین مخالفت برخی صحابه با فرمایش پیامبر و کوتاه آمدن پیامبر مربوط به لحظات پایانی حیات ایشان است. کتاب صحیح بخاری که معتبرترین کتاب حدیث نزد اهل سنت است چنین نقل کرده: «در زمان احتضار پیامبر درحالی که عده‌ای از مردم در خانه بودند، پیامبر گفت: چیزی بیاورید مطلبی بنویسم تا پس از آن گمراه نشوید. بعضی از افراد گفتند: بیماری بر رسول الله غلبه کرده است و شما قرآن دارید و کتاب خدا برایمان کافی است. سپس میان اهالی خانه اختلاف و نزاع درگرفت، عده‌ای گفتند چیزی بیاورید تا مطلبی که بعد از آن گمراه نشوید را بنویسد و عده‌ای چیز دیگری گفتند. وقتی درگیری و مجادله بالا

^۱. در روایات دیگر در همین کتاب نام صحابه‌ای که چنین حرفی را زد آورده است.

گرفت رسول الله(ص) گفت برخیزید و بروید او از خواسته خود منصرف شد.» (صحیح بخاری ص ۱۳۳۹، حدیث ۴۴۳۲)

خود حضرت علی نیز در مقابل مسلمانانی که با او مخالف بودند نیز همین رویه را داشت. با آنها زندگی و رفت و آمد و معاشرت داشت و به هیچ وجه با آنها به نزاع و جنگ بر نمی خواست. آنطور که در نهج البلاغه آمده است حضرت درباره بیعت با جناب ابوبکر می گوید: «من اول دست خود را پس کشیدم، تا دیدم گروهی از مردم از اسلام بازگشتند و مردم را به نابودی دین محمد صلی الله علیه و آله دعوت می کنند. پس ترسیدم که اگر به یاری اسلام و مسلمین برنخیزم شکاف یا انهدامی در اسلام خواهیم دید که مصیبت آن از فوت خلافت چندروزه بسی بیشتر است.» (نهج البلاغه/نامه ۶۲) این نشان می دهد حضرت وقتی می بیند اصرارش بر خلافت، در میان مسلمانان شکاف ایجاد می کند مانند پیامبر از حق خود چشم پوشی می کند و با دیگر مسلمانان همراهی می کند.

از طرف دیگر اصل بحث درباره حقانیت حضرت علی و ائمه(ع) نباید کلا کنار گذاشته شود. اسلامی که به وسیله حضرت علی و ائمه(ع) معرفی شده است بسیار متعالی تر از اسلامی است که از طریق اصحاب دیگر پیامبر(ص) به دست ما رسیده است. اخلاقیاتی که از حضرت علی رسیده، معنویت و عرفانی که از حضرت علی رسیده و احکام و دستوراتی که از حضرت علی و اولادش رسیده است نشان می دهد که بحث درباره جانشینی حضرت علی ارزشمند است و نباید به بهانه اینکه این یک بحث تاریخی است آن را رها کرد.

بنابراین مسئله حقانیت حضرت علی پس از پیامبر مهمتر از هر چیز نیست اما بسیار مهم است. اصول و بنیادهای اسلام مثل حفظ اتحاد و برادری میان مسلمانان از بحث و جدال درباره جانشینی پیامبر مهمتر است و در عین حال نباید به بهانه اتحاد به طور کامل مسئله حقانیت حضرت علی در میان مسلمانان را به فراموشی سپرد.

پس هر اجتماعی از مسلمانان از جمله دانشجویان در محیط خوابگاه باید توجه داشته باشند ضمن لزوم گفتگو درباره اتفاقات مربوط به امامت و ولایت حضرت علی در زمان پیامبر و پس از رحلت ایشان و درس گرفتن از آن وقایع، هرگاه بحث در این باره به اختلاف و رنجش و دودستگی میان مسلمانان کشیده شود باید کنار گذاشته شود و تنها در فضای دوستانه و در کنار مهر و محبت برادرانه میان شیعه و سنی باید به این مباحث پرداخته شود.

۳.۲ علت اصلی اختلاف پدید آمده میان شیعه و سنی

اسلام آمد تا تبعیت‌ها براساس عادت و پیروی از کسانی که در ظاهر بزرگند کنار گذاشته شود. پیروی و اطاعت نباید براساس وابستگی قومی، جو اجتماعی، اصحاب و یاران پیامبر، دوست داشتن یا نداشتن یا صلاحدید شخصی باشد. در انتخاب راه صحیح پس از پیامبر مانند هر زمان دیگر نباید تحت تأثیر جو غالب جامعه قرار گرفت، حتی اگر آن جو غالب کسانی باشند که زمانی فداکاری‌ها و سوابق درخشانی در مسیر حق داشته‌اند. حق را باید با عقل سلیم یا از دستور پیامبر الهی که وحی را می‌گوید شناخت و بدون توجه به جو جامعه بر آن ثابت قدم ماند. حقیقت شیعه حق طلبی و نفی وابستگی‌ها و عناوین ظاهری است. باید توجه داشتیم که خود این حقیقت نباید گرفتار جو زدگی و تعصب‌ها بشود و شیعه‌گری تبدیل به نوعی عصبیت مانند عصبیت تمام فرقه‌های دیگر شود.

علت اختلاف مسلمانان درباره وقایع صدر اسلام به نوع نگاه آنها به اصحاب پیامبر برمی‌گردد. اهل سنت تمام اصحاب پیامبر را به عنوان «صحابه» انسان‌های مومن و پاک می‌دانند درحالی که شیعه حکم کلی درباره صحابه پیامبر را صحیح نمی‌داند و می‌گوید باید متناسب با عملکرد هریک درباره آنها قضاوت کرد.

اهل سنت چون تمام صحابه را انسان‌های عادل و بزرگی می‌دانند، کارهایی که جمع غالب مسلمانان پس از رحلت پیامبر انجام داده‌اند را اتفاقات مبارک و ارزشمندی می‌دانند؛ اما شیعه به دلیل اینکه جمع غالب صحابه را کمابیش دچار اشتباه و خطا می‌داند می‌گوید چه در زمان پیامبر و چه پس از ایشان مسلمانان اتفاقات زیادی رقم زدند که مطابق دستور پیامبر نبود.

اهل سنت به برخی آیات قرآن و روایات پیامبر استناد می‌کنند که صحابه را به طور کلی مورد ستایش قرار داده و سفارش کرده است که از آنها تبعیت کنید.^۱

شیعه در مقابل به دلایل زیر می‌گوید تعداد زیادی از اصحاب پیامبر به وظیفه خود در مقابل توصیه‌های پیامبر عمل نکرده‌اند و مسیری که غالب مسلمانان پس از پیامبر طی کردند مسیر نادرستی بود که خسارت‌های غیرقابل جبرانی برای امت اسلامی پدید آورد:

۱. در هر جمعی از انسان‌ها عده‌ای درست رفتار می‌کنند و عده‌ای در بعضی موارد درست و در بعضی موارد غلط. صحابه همراه پیامبر هم همین طور بودند و هیچ امر معجزه‌واری آنها را خوب دائمی یا معصوم نکرده بود. داستان‌هایی در تاریخ اسلام وجود دارد که نشان می‌دهد همین مسلمانان اطراف پیامبر در برخی موارد از دستورات پیامبر سرپیچی می‌کردند، ایراد می‌گرفتند و یا حتی مانند موردی که از آخرین لحظات زندگی پیامبر نقل شد بی‌احترامی و توهین می‌کردند.

۲. قرآن ضمن اینکه از مومنان به نیکی یاد می‌کند اما از منافقان نیز به شدت انتقاد می‌کند. منافقان کسانی بودند که در ظاهر مسلمان و از اطرافیان پیامبر بودند اما وقتی شرایط مطابق با میلشان بود با پیامبر همراهی می‌کردند و هرگاه شرایط برخلاف میلشان بود مخالفت می‌کردند.

۳. کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که در جمعی از انسان‌ها حتی اگر انسان‌هایی باشند که همنشین و تحت تعلیم پیامبر بوده‌اند، ویژگی‌هایی مانند حسادت، دورویی، کینه و ... وجود داشته باشد. چنانکه در خود ما نیز هرچند در

۱. به عنوان مثال این آیات: وَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ (پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند) لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (خداوند از مؤمنان - هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند - راضی و خشنود شد)

روشن است که این آیات نشان دهنده رضایت خدا از اعمال مومنان است و تضمین همیشگی درباره تمام مهاجران و انصار یا تمام کسانی که با پیامبر بیعت کردند نمی‌دهد. چه بسا کسی به دلیل عمل نیکی مورد رضایت خدا قرار گیرد و سپس به دلیل عمل زشتی مورد غضب خدا واقع شود.

بسیاری از موارد انسان های خوبی باشیم گاه در شرایطی، حسادت، کتمان حقیقت، دورویی و کینه های قدیمی ممکن است شکوفا شود و در رفتار ما تاثیر بگذارد خصوصا اگر در جوی قرار بگیریم که اکثریت دوستانمان نیز همین گونه رفتار کنند.

۴. علی بن ابیطالب (ع) به دلیل جدیتش در رعایت حق، در نگاه برخی مسلمانان اطراف پیامبر (ص) جذابیت نداشت. او برای خوش آیند کسی کاری انجام نمی داد، با کسی ارتباطی خارج از قواعد حق (بده بستان سیاسی) برقرار نمی کرد و در سخت ترین شرایط وقتی دیگر اصحاب تلاش می کردند نظر پیامبر را از تصمیمات سخت برگردانند، او یک تنه برخلاف تلاش همه مطیع پیامبر بود. این اطاعت محض از خدا و رسول خدا باعث شده بود برخی از اصحاب پیامبر با وجود اینکه مسلمان بودند و رسالت پیامبر را کمابیش قبول داشتند اما نسبت به او ناخوشنودی و حتی کینه ای در درون خود احساس می کردند. به علاوه اینکه علی (ع) در آن زمان نسبت به بسیاری از صحابه پیامبر کم سن تر بود و پذیرش ولایت او برای هرکس که از او مسن تر و موقعیت اجتماعی بالاتری داشت انصافا خودسازی و مجاهدت زیادی نیاز داشت.

۵. روایات بی شماری از پیامبر اکرم (ص) در کتاب های شیعه و سنی، نقل شده که به صراحت امامت و ولایت اهل بیت (ع) را اثبات می کند؛ به دلیل رعایت اختصار به این روایت درباره واقعه غدیر از کتاب معتبر اهل سنت اکتفا می کنیم که پیامبر فرموده است: «آیا من از مسلمانان نسبت به خودشان اولی نیستم ... گفتند بله یا رسول الله پس گفت: فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاً فَعَلَيْ مَوْلَاً، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ (هرکس من مولای او هستم پس علی مولای اوست. خدایا ولی کسی باش که او را به ولایت پذیرفته و دشمن کسی باش که با او دشمن است)» (مسند احمد، حدیث ۹۶۴)

با این توضیحات اگر برای صحابه تقدس ویژه قائل نشویم و آنها را به چشم اشخاص عادی ببینیم که ضمن خوبی ها و فداکاری هایی در زندگی اما دارای تمایلات نفسانی فراوانی بودند که در شرایط دشوار ممکن بود تصمیمات اشتباه بگیرند، در این صورت اتفاقات مربوط به جانشینی پیامبر کاملا قابل فهم خواهد شد؛ اتفاقات غیرقابل جبران که با

نادیده گرفتن تقوا، علم و شایستگی الهی علی(ع)، توسط برخی اطرافیان پیامبر رقم خورد. اتفاقاتی که کام تشنه نسل بشر را از چشمه هدایت ولی الهی محروم کرد.

۳.۳ نیازمندی دائمی انسان به وجود ولی الهی در کنار قرآن

قرآن کتابی است برای همیشه انسان‌ها تا از آن استفاده کنند و هدایت بگیرند. اما جامعه انسانی در هر لحظه با موقعیت جدیدی مواجه می‌شود و فهم قرآن در موقعیت‌های جدید دشوار است. تطبیق آموزه‌های قرآن در هر دوره با تغییر و تحولاتی که در زندگی انسان پیش می‌آید نیازمند حضور دائمی ولی الهی است که معنای حقیقی قرآن را می‌فهمد و در هر دوره آن را متناسب با فهم مردم آن دوره توضیح، تفسیر و اجرا کند.

به همین دلیل است که پیامبر در روایتی که اهل سنت نیز آن را نقل کرده‌اند فرموده است: «ای مردم من دو چیز برای شما باقی گذاشتم که اگر آنها را بگیرید هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم.» جدایی اهل بیت از قرآن باعث می‌شود مسلمانانی که اهل بیت را رها کرده‌اند قرآن را درست نفهمند و مسلمانانی که قرآن را رها کرده‌اند نسبت به اهل بیت دچار انحراف و زیاده روی شوند.

اختلافات مصیبت‌باری که پس از پیامبر میان صحابه پیامبر(ص) رخ داد و باعث جنگ‌های بزرگی میان کسانی شد که در زمان پیامبر در کنار هم با مشرکان و کفار جنگیده بودند، دلیل دیگری است که نشان می‌دهد قرآن بدون راهنما و معلم آن نمی‌تواند جامعه را به سعادت کامل برساند.

^۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي» (جامع ترمذی حدیث ۳۷۴۷)

۳.۴ محبت و اطاعت دو وظیفه نسبت به ولی الهی^۱

انسان دارای انواع و مراتبی از احساسات و عواطف است. برخی از آنها از مقوله ی شهوت و مخصوصاً شهوت جنسی است و از وجوه مشترك انسان و حیوان است. انسان آنگاه که تحت تأثیر شهوات خویش است، خودخواهانه شخص یا شیء مورد علاقه را برای خودش می خواهد و می اندیشد که چگونه از وصال او بهره مند شود و حداکثر بهره را ببرد.

اما نوع دیگری از احساساتش تحت تأثیر عواطف عالی انسانی است. در این حالت انسان عاشق، محبوب و معشوق در نظرش احترام و عظمت پیدا می کند، سعادت او را می خواهد، آماده است خود را فدای خواسته های او بکند. این گونه عواطف، صفا و صمیمیت و لطف و رقت و از خود گذشتگی به وجود می آورد، بر خلاف نوع اول که از آن خشونت و سببیت و جنایت برمی خیزد. این عشق است که در آیات بسیاری از قرآن با واژه ی «محبت» و احياناً «وُدّ» یا «مودّت» از آن یاد شده است.

قرآن سخن پیامبران گذشته را که نقل می کند می گوید همگان گفتند: «ما از مردم مزدی نمی خواهیم، تنها اجر ما بر خداست. اما به پیغمبر خاتم خطاب می کند:

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى

بگو از شما مزدی را درخواست نمی کنم مگر دوستی خویشاوندان نزدیکم.

اینجا جای سؤال است که چرا سایر پیامبران هیچ اجری را مطالبه نکردند اما نبی اکرم برای رسالتش مطالبه مزد کرد و دوستی خویشاوندان نزدیکش را به عنوان پاداش رسالت از مردم خواست؟ قرآن خود به این سؤال جواب می دهد:

^۱ . اکثر مطالب این عنوان از مجموعه آثار استاد مطهری ج ۱۶ ص ۲۴۹-۲۷۹ (جاذبه و دافعه علی(ع)) گرفته شده است.

قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ [۲].

بگو مزدی را که درخواست کردم چیزی است که سودش عاید خود شماست. مزد من جز بر خدا نیست.

یعنی آنچه را من به عنوان مزد خواستم عاید شما می‌گردد نه عاید من. این دوستی دستاویزی است برای تکامل و اصلاح خودتان. این اسمش مزد است اما در حقیقت خیر دیگری است که به شما پیشنهاد می‌کنم.

بنابراین یکی از وظایف مهم مسلمانان اینست که نسبت به اهل بیت پیامبر محبت و عشق داشته باشند. این محبت یکی از گامهای رشد انسان است چراکه اهل البیت و خویشان پیغمبر مردمی هستند که گرد آلودگی نروند و دامنی پاک و پاکیزه دارند (حُجُورٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ) ، بنابراین محبت و شیفتگی آنان جز اطاعت از حق و پیروی از فضایل نتیجه ای نبخشد و دوستی آنان است که همچون اکسیر، ماهیت انسان ها را تغییر می‌دهد و کامل می‌کند.

«بَرِّئِدْ عَجَلِي مِيْ گوید: «در محضر امام باقر علیه السلام بودم. مسافری از خراسان که آن راه دور را پیاده طی کرده بود به حضور امام شرفیاب شد. پاهایش را که از کفش درآورد شکافته شده و ترك برداشته بود. گفت: به خدا سوگند من را نیاورد از آنجا که آمدم مگر دوستی شما اهل البیت. امام فرمود: به خدا قسم اگر سنگی ما را دوست بدارد، خداوند آن را با ما محشور کند و قرین گرداند «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» آیا دین چیزی غیر از دوستی است؟ «مردی به امام صادق علیه السلام گفت: ما فرزندانمان را به نام شما و پدرانمان اسم می‌گذاریم. آیا این کار، ما را سودی دارد؟ حضرت فرمودند: آری به خدا قسم «وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ» مگر دین چیزی غیر از دوستی است؟ سپس به آیه ی شریفه ی: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ» «اگر خدا را دوست دارید من را تبعیت کنید تا خدا دوستتان داشته باشد» استشهاد فرمود. اساساً علاقه و محبت است که اطاعت آور است. عاشق را آن یارا نباشد که از خواست معشوق سربپیچد. ما این را خود با چشم می‌بینیم که جوانك عاشق در مقابل معشوقه و دلباخته اش از همه چیز می‌گذرد و همه چیز را فدای او می‌سازد. ...

۱ . مجموعه آثار شهید مطهری . ج ۱۶ ، ص : ۲۷۹

در عشق‌های حیوانی، تمام عنایت و اهتمام عاشق به صورت معشوق است و آن غرایز است که انسان را می‌کشد و مجذوب می‌سازد اما پس از اشباع غرایز، دیگر آن آتشها فروغ ندارد و به سردی می‌گراید و خاموش می‌گردد.

اما عشق انسانی - همچنانکه گفتیم - حیات است و زندگی، اطاعت آور است و پیرو ساز؛ و این عشق است که عاشق را هم شکل با معشوق می‌کند و وی می‌کوشد تا جلوه‌ای از معشوق باشد.

انسانی که قبلاً هرچه تصمیم می‌گرفت عبادت یا عمل خیری انجام دهد باز سستی در ارکان همتش راه می‌یافت، وقتی که محبت و ارادت آمد دیگر آن سستی و رخوت می‌رود و عزمش راسخ و همتش نیرومند می‌گردد.

رخ شطرنج نبرد آنچه رخ زیبا برد

مهر خوبان دل و دین از همه بی پروا برد

از سمک تا به سماکش کشش لیلی برد

تو میندار که مجنون سر خود مجنون شد

ذره‌ای بودم و عشق تو مرا بالا برد

من به سرچشمه‌ی خورشید نه خود بردم راه

که در این بزم بگردید و دل شیدا برد»

خم ابروی تو بود و کف مینوی تو بود

انسان همیشه در جهتی کوشش می‌کند که نسبت به آن کشش و محبت دارد. نسبت به کسی اطاعت دارد که آن را دوست دارد.

۲

بنابراین وظیفه‌ی دوم انسان نسبت به اهل بیت پیامبر اطاعت از ایشان است. محبت انسان را به اطاعت می‌کشاند و اطاعت از ولی الهی باعث رشد انسان می‌شود. راز اثر اطاعت در رشد انسان اینست که در اطاعت عبور از خود اتفاق

۱. استاد مطهری، مجموعه آثار ج ۱۶ (جاذبه و دافعه علی(ع))

۲. در روایتی ارتباط مودت و معرفت و طاعت بدین صورت توضیح داده شده است. «فان المودة انما تكون على قدر معرفة الفضل، فلما أوجب الله ذلك ثقل لثقل وجوب الطاعة...» محبت دقیقاً به اندازه معرفت نسبت به ارزش‌های شخصی به وجود می‌آید پس وقتی خدا آن را واجب می‌کند سخت می‌شود به دلیل اینکه اطاعت سخت است. ...

می‌افتد. عبور حتی از آنچه خود فهمیده است. عبور از خود به دلیل اینکه انسان دیگری را کامل‌تر از خود می‌داند. رشد انسان در اینست که وقتی به جهل و ناتوانی خود آگاه شد، حق را در کردار و گفتار ولی خدا دید، حتی از آنچه به خیال خودش فهمیده نیز بگذرد و تن به اطاعت و تسلیم بدهد:

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آن چه تو اندیشی حکم آن چه تو فرمایی

فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

در اطاعت از ولی خدا انسان یک قدم از خودش عقب می‌نشیند، در این صورت هدایت خدا از طریق اولیائش شامل حال او می‌شود.

۳.۵ غلو در امر امامت

«بنای قرآن بر بت شکنی است و از این راه مردم را به سوی توحید می‌برد. در جاهلیت مشرکان «الله» را خدای واحد می‌دانستند اما در کنار الله ... به خدایانی معتقد بودند و اراده یا شفاعت ایشان را در حال خود یا جهان نافذ می‌دانستند. برآن بودند که تدبیر عالم به این موجودات شریف و مقرب خدا واگذار شده است، پس باید آنها را پرستید تا برای پرستندگان خود نزد خدا شفاعت کنند و آنان را به او نزدیک کنند:

«أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ

زُفًى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ

كَفَّارٌ» (زمر/۳)

آگاه باشید که دین خالص از آن خداست، و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیشان این بود که: «اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند»، خداوند روز قیامت میان آنان در آنچه اختلاف داشتند داوری می‌کند خداوند آن کس را که دروغگو و کفران‌کننده است هرگز هدایت نمی‌کند.

همین عقیده نادرست بعدها ... در شیعه نیز راه یافت و قسمتی از جهان بینی برخی شیعیان شد و تاکنون نیز هست.»^۱

در ارتباط با ائمه(ع) باید توجه داشت که هرآنچه آن بزرگواران دارند به دلیل بندگی و خاکساری‌شان در درگاه خداست. پیامبر و ائمه(ع) هیچ قدرت و اختیاری از خود ندارند. غفلت از عظمت الهی و وابستگی همه امور به خدا باعث می‌شود تشکیلاتی جدا از ربوبیت الهی برای ائمه تصور شود. ائمه خود به این نکته بسیار اهمیت می‌دادند که نه علم غیبی، نه قدرتی بر رفع حاجت دیگران و نه هیچ جایگاهی در هستی غیر آنچه خدا به آن اجازه دهد ندارند. در واقع ائمه راهنمایی هستند برای اتصال ما به خدا نه اینکه خود مستقل از خدا از ما دستگیری کنند! اگر توجه به ائمه به گونه‌ای باشد که ما را از یاد خدا و عبادت و بندگی او غافل کند و مشغول خود ائمه شویم قطعاً در ارتباط با ائمه دچار اشتباه شده‌ایم. اگر توسل به ائمه به گونه‌ای باشد که توجه و یاد خدا در اثر این توسل افزایش یابد، این توسل درست انجام شده است.

۳.۶ دین در زمان عدم حضور امام

انسان عصر حاضر راهنمای حقیقی خود را گم کرده است. در پیچیدگی‌های جهان کنونی یافتن راه صحیح از غلط دشوار شده است. در بسیاری موارد عقل به ناتوانی خود اعتراف دارد و قرآن نیز در بسیاری موارد مبهم است. توضیحات پیامبر و ائمه برای روشن کردن قرآن نیز در گذر زمان دچار نقص و کاستی شده است. علاوه بر اینکه اتفاقات جدیدی در جهان رخ داده و انسان با شرایط جدیدی مواجه شده است. این اتفاقات و شرایط جدید راهکارهای جدیدی می‌طلبد و تشخیص حق از باطل در بسیاری موارد نه کار عقل محدود و گرفتار انسان کنونی است و نه می‌توان از قرآن و روایات به طور روشن و یقینی آن را فهمید.

^۱ . مصطفی نیک اقبال، معرفت نفس، ۱۰۱-۱۰۲

چاره‌ای نداریم که در این زمانه تا آنجا که می‌توانیم با خودسازی و تقوا از دنیاطلبی دوری کنیم و با تدبیر و تعقل در قرآن از آیات روشن و قطعی قرآن استفاده کنیم و با مراجعه به روایات اهل بیت و کسانی که با این روایات آشنا هستند مسیر حق را در زندگی از گمراهی‌های پرزرق و برق عصر حاضر شناسایی کنیم.^۶

«در روایات از این دوران به دوران حیرت تعبیر شده است. در این دوران، ... معمولاً کسی را به حضرت راهی نیست. اما می‌توان با برقراری ارتباط قلبی با ایشان، بخشی از آنچه را که به دلیل غیبت از دست رفته است جبران کرد و از این خورشید پشت ابر بهره برد. ... دیدن ظاهری امام شرط نیست و انسان را بالا نمی‌برد و تربیت نمی‌کند. از امام زمان(ع) بالاتر پیغمبر(ص) بود که خیلی‌ها درک حضوری محضر ایشان را کردند اما آدم نشدند.»

از اشکالات تاپپی و محتوایی جزوه عذرخواهی می‌کنم

موفقیتتان را از خدای متعال آرزومندم

والسلام

^۱ . مصطفی نیک اقبال، معرفة النفس، ص ۱۶۹